عمده‌ترین پرسش‌ها

نخستین خطاب

به سومین کنگرهٔ حزب تودهٔ ایران

Ketabton.com

شهریور ۱۳۵۹

(c) ketabton.com: The Digital Library

خطاب به

سومین کنگرهٔ حزب تودهٔ ایران

از: ناریا

شهریور ۱۳۵۹

(c) ketabton.com: The Digital Library

انسان درمیان انسان‌ها

نیستی قادراگربادوست
آنچه‌اندرحق او ، درسینه‌پنداری
ساده‌وروشن بیان داری ،
یاازاو ، آن چیزرا ، گویادخواهـدکرد
خامش وخونسرد
بشنوی ،
پس نیست :
اعتمادواحترام ودرک یکدیگر
(ادعای دوستی قولی است لایشعر)
دوستی کوباهمه‌چیزت موافق بود
کمترازیک سایه‌داردسود
گفته‌های خوش به‌ذوق دوستان گفتن
هست آسان ،
لیک اجراء وظایف کاردشواری است
گرترایاران همی باید:
شرط اول ،
قدرت یاری است .
خودپرست ازبت پرست ای دوست دون تردان
آنکه‌تنهادردخودرادید
کی به‌دردی میخورددرکار
وان کسی کوکس نداردوست
نکبت اوهست افزونتر
زان کسی کش کس نداردوست .

× × ×

زیستن درجمع وغافل ماندن ازآن جمع
شیوه‌ای درخوردانسان نیست
آنکه‌اوبـــررنج‌جمع خویش دل سوزاند
جزبه‌یادسوگواران نیست
پیش رفتن روی دوش دیگران سهل است
هرطفیلی شوم وناهل است
بار یاران بکش ، اما
خودبه‌رگرمرترابارى است
سودمردم گرکندایجاب
خودبهین توجیه‌هرکاری است
هست لاقیـــدی فلج درروح
عام چون شدخاص
اختلاف آنگه‌شودآغاز .

× × ×

برده‌باشدبرده
گربابردگی خو کرد
وربه‌ضدبردگی برخاست
آن زمان بانام پاک " انقلابی "
خویش راآراست .
زندگانی ، گرترابالی بسوی آسمان نی ،
ورترابارى است سنگین:
لاجرم چون چاردیواری است غمگین
گرافق مشهودباشد
عمر ، تلخ وتیره ، همچون دودباشد . ا.ط

(c) ketabton.com: The Digital Library

این جزوه قبل از انتشار، به وسیلهٔ یکی از اعضای کمیتهٔ مرکزی به حزب فرستاده شد، جزوه را پس از چندی با چنین یادداشتی به امضای همان رفیق کمیتهٔ مرکزی برگرداندند و من ناگزیر آن را به تودهٔ حزبی ارائه می‌دهم:

"... به نظر من این جزوه متضمن قضاوت هایی است که ناشی از عدم اطلاع وسیع نگارندهٔ آن از مسیر امور است لذا قضاوت های نادرستی است... ضرورت توضیح رهبری در مورد تاریخ حزب در ۲۵ سال اخیر به طور کلی اصولی و مجرد درست است ولی حزب عجالتاً بالاتر از مطالبی که در این باره گفته و نوشته و خواهد نوشت کار دیگری به علت پیچیدگی وضع نمی‌تواند انجام دهد... نظر دربارهٔ ضرورت تشکیل کنگرهٔ ۳ و دادن تحلیل تاریخ حزب درست است ولی باید شرایط این کار فراهم باشد. من مصلحت نمی‌شمرم که این نوشته نشر یابد یا به حزب یا به کسی داده شود. این را نه فقط در مصلحت حزب بلکه به عنوان دوست و رفیق و برادر در مصلحت شخص شما هم نمی‌دانم..."

می‌گویند: از مسیر امور اطلاع وسیعی ندارم. چه کسی مسیر امور را پنهان می‌کند که منجر به بی‌اطلاعی من و امثال من می‌شود؟ می‌گویند: توضیح رهبری در مورد عملکرد گذشته حزب ضروری است ولی اینک وضع چنان پیچیده است که نمی‌توان چنین کاری را انجام داد. رفقا، پیچیدگی وضع از جمله نتیجهٔ پنهان‌کاری شماست. وانگهی سایر سازمان‌های سیاسی موجود در کشور نیز در همین وضع پیچیده مشغول بازنگری به خویشند. چه می‌شود که ما سخنان طرفداران کنگرهٔ چهارم در حزب دموکرات کردستان یا انشعاب اخیر اکثریت و اقلیت را در سازمان چریک های فدایی خلق، در وضع پیچیدهٔ موجود، به صلاح جنبش می‌دانیم ولی آن جا که نوبت خود مان

(c) ketabton.com: The Digital Library

است به علت وضع پیچیده باید سکوت کنیم. شما می‌توانید چهل سال دیگر حزب را به صورت "شرکت سهامی" اداره کنید، می‌توانید نسل کنونی حزب را چون نسل گذشته بی‌خبر بگذارید، می‌توانید به بهانهٔ صلاح کار وظیفهٔ دیروز و امروز تان را به آینده‌ای نامعلوم حواله کنید. این‌ها همه "صلاحدید" شماست. وظیفهٔ من هم به عنوان یك توده‌ای بازگویی این مطالب است، می‌خواهد به مصلحت ام باشد یا نباشد. به قول حافظ:

من همان دم که وضو ساختم از چشمهٔ عشق چار تکبیر زدم یکسره بر آنچه که هست

رفقا: درست عمل کنید، واقعیات را بگوئید، حتی اگر لازم باشد همه چیز را از صفر شروع کنیم. وضع موجود یقیناً ما را به زیر صفر خواهد برد.

(c) ketabton.com: The Digital Library

اگر به نظر هرشخصی ارگان‌های مرکزی مرتکب اشتباهاتی شده‌اند وظیفهٔ او به عنوان عضو حزب است که با توجه به وظایف عضویت در حزب به این اشتباهات اشاره‌کند. و بیش‌از همه آن‌ها را به خود ارگان‌های مرکزی خاطر نشان سازد. از طرف دیگر وظیفهٔ حزبی ارگان مرکزی است که تمامی این اشارات را بدون توجه به این که به وسیلهٔ چه کسی مطرح شده، با کمال دقت بررسی‌کند.
(لنین. جلد ۷. م. آ. ص. ۶۶)

"... رفقای کمیتهٔ مرکزی و کمیتهٔ اجرایی در گرداب اغراض خصوصی غوطه‌ورند. آن‌ها منافع نهضت را اغلب زیر پا می‌گذارند و آن را تحت الشعاع منافع خصوصی می‌نمایند. این چیزی نیست که امروز در زندان بگویم. بارها از آن‌ها انتقاد هم شده ولی گوش نکردند...
(از نامهٔ چهارم سرگرد شهید جعفر وکیلی به همسرش ۱۳۳۳/۸/۱۴)

"... ما معتقدیم که راه خروج عملی از بحران، فراخواندن فوری کنگرهٔ سوم حزب است. تنها این عمل می‌تواند وضعیت را روشن کرده... و مبارزه را درچار چوب مناسبی قرار دهد. بدون یك کنگره آنچه‌می‌توانیم توقع داشته باشیم‌تجزیهٔ‌رشد یابنده در حزب است...
(لنین نامه به حزب. جلد ۷. م. آ. ص ۴۵۵)

(c) ketabton.com: The Digital Library

صدها و صدها صفحه مطلب بر علیه حزب ما نوشته شده (ازجمله به وسیلهٔ سازمان چریك های فدایی خلق که ما آن‌ها را نیروهای راستین انقلاب می‌دانیم) خوب این ها صدای باد در ناودان نیست. نباید گفت یکباره همه خواب نما شده‌اند که ماچنان و چنینیم. آیا واقعاً نقصی در کار نبوده و نیست.

یك بار هم قلم را خودمان برداریم. بپذیریم آن حقیقتی را که دشمنان ما، با تکیه بر آن و در لابه لای آن، بدآموزی‌های بسیاری را بر علیه ما شیوع می‌دهند. اجازه ندهیم که لجاجت در حفظ وجههٔ دوسه چهرهٔ شناخته شده، بیش از این به بی‌اعتبارشدن همهٔ حزب، که هنوز تنها چراغ است، بیانجامد.

می‌دانم که چماق تکفیر را برخواهند داشت. در من به جست و جوی بی‌هودهٔ لکه‌هایی خواهند پرداخت که سراسر بدنشان از آن چون زرافه مخطط است. اما حقیقت باید گفته شود. زیرا پنهان کردن آن بزرگ ترین لکه‌ای است که ممکن است بر کسی بنشیند.

در این نوشته‌ها، به عمد فقط از اسناد حزبی منتشر شده پس از انقلاب استفاده شده، نخواسته‌ام به دام و گرداب تهمت زنی و تحلیل‌های بی‌اساس سالیان دور بیفتم و اشاره به اسناد و مدارکی کنم که متن کامل آن امروز در اختیار همه نیست. همچنین هیچ نقل قولی "دندانه‌دار" نیست. این‌طور نیست که با نقل یك یا دو جملهٔ موافق نظرم، خواننده را بفریبم ویا واقعیت را تحریف کنم. متن کامل آنچه در این مجموعه استناد شده امروز در دسترس هرکسی است.

امروز دیگر "توده‌ای" یك مفهوم است. کسی است که به اردوگاه سوسیالیسم باور دارد و اتحاد جماهیر

(c) ketabton.com: The Digital Library

شوروی را به عنوان قدرتمند ترین کشور سوسیالیستی جهان ، مدافع راستین همهٔ نهضت های رهایی بخش و پشتیبان قدرتمند زحمتکشان جهان می داند. کسی است که جهان بینی مارکسیستی دارد ولنینیسم راپرچم پیروز زمان ما می داند. و من هم یکی از آن‌ها هستم. در سال ۱۳۳۴ پای گارسهٔ حروفچینی ، " توده‌ای " شدم ، توده‌ای ماندم و خواهم ماند. همهٔ این سال‌های درازبا تعصب از حزبم دفاع کردم. اگرکسی ایراد می گرفت، مخصوصا پس از سال‌های ۱۳۵۰ ، حتی اگر ازواقعیت هم به درستی خبرنداشتم ، خود را موظف می دیدم که از حزب و به خصوص از مرکزیت آن دفاع کنم. در تمام این سال‌ها هیچ کادر موظف حزبی به من کمك نداد. از سال ۱۳۵۴ مستقیما با حزب همکاری کرده‌ام. کسی رسما به من عنوان توده‌ای را نداده است و کسی هم حق ندارد مثلا به بهانهٔ این نوشته‌ها این عنوان رااز من پس بگیرد. اگر آینده معلوم کرد که حق با من است بپذیرید که این نوشته‌ها دنبالهٔ همان تلاش برای حفظ حزب است و بس.

سعی شده است موضوعات مطرح شده در این جزوه بیش‌تر طرح مسئله باشد ، نه کوبنده و متهم کننده. در واقع طرح این مسائل راهنمای عمل کنگرهٔ احتمالی است برای توجه به نکات عمده.

و بالاخره این جزوه ، چنان فراهم شده که درد دل هر توده‌ای باشد که با مطالب آن موافق است. نخواسته‌ام واژه‌های کلاسیك مارکسیستی را حتی‌الامکان به کار گیرم. اگر دلشان خواست بگویند از بی سوادی سیاسی بوده است.

همهٔ تأکید ها در این جزوه (خط کشیدن زیر جملات) ونقل‌قول‌های درپرانتزازنویسندهٔ این جزوه است.

(c) ketabton.com: The Digital Library

همه چیز در چند ساعت از هم پاشید. گوئی حباب نازك چراغ به زمین افتاد و یا باد در ذره‌های کاه وزید:

"... در مجموع این شرایط بود که صبح روز ۲۸ مرداد، ما از حرکت اوباش و فواحش در شهر باخبر شدیم. خبر رسید که پاسبان‌ها و مأمورین فرمانداری نظامی از آن‌ها پشتیبانی می‌کنند ..." (حزب تودهٔ ایران و دکترمحمد مصدق، صفحه ۴۰)

این آخرین باری است که کمیتهٔ مرکزی حزب ما، نشانه‌های کودتا را در صبح ۲۸ مرداد ۳۲ می‌بیند و متعاقب آن، "هشدار" جدیدی به دکتر محمد مصدق می‌دهد! ...

... من با دکتر مصدق از همان راه همیشگی تماس گرفتم و به اوگفتم:

"به نظر ما این جریان، مانند ۹ اسفند، مقدمهٔ یك شکل‌تازهٔ کودتایی است. ما حاضر هستیم برای مقابله با این جریان، که از طرف نظامی‌ها و پلیس هم پشتیبانی می‌شود، به خیابان‌ها بریزیم و مردم را به مقابله دعوت کنیم. دستور دیروز شما (منظور دستور جلوگیری از تظاهرات است) مانع بزرگی برای ماست."

اولین بار که رهبران ما، به کمك شاخهٔ افسری، پی به توطئهٔ کودتا برد در ۱۶ شهریور ۱۳۳۱ بوده است. روز ۱۷ شهریور روزنامهٔ "رزم آوران" که به جای "به سوی آینده" ــ که از طرف دولت مصدق توقیف شده بود ــ منتشر می‌شده است، ضمن عنوان کردن نقشهٔ کودتا خطاب به سربازان، افسران و درجه‌داران نوشت:

"... سربازان، گروهبانان، درجه‌داران، افسران شرافتمند ارتش: اسلحه‌ای را که در اختیار دارید، برای سرما و گرما

(c) ketabton.com: The Digital Library

نیست، برای این نیست که به فرمان دشمنان ملت برای سرکوبی فرزندان قهرمان و میهن‌پرست به کار رود، بلکه برای حفظ استقلال و حاکمیت ملی و قلع و قمع و تار و مار کردن دشمنان ملت ایران است. شما می‌توانید و باید توطئهٔ کودتا را به جنگ ضد عمال کودتا مبدل سازید." (حزب تودهٔ ایران و دکترمحمد مصدق، صفحهٔ ۳۱)

این "هشدار" اول است که رهبران ما به همه، جز به خودشان، در بارهٔ توطئهٔ کودتا می‌دهند و وظایف آن‌ها را برای مقابله تعیین‌می‌کنند. کمیتهٔ مرکزی، از آن پس چند بار دیگر هم توطئه‌های مختلف را می‌بیند و به دولت "هشدار" می‌دهد (چنین هشدارهایی این روزها نیز سراسر نشریات ما را پر کرده است) و با کمال تعجب ملاحظه می‌کنند که دولت نسبت به آن‌ها یا بی‌اعتناست و یا این که پس از مقابله، برای سرکوب قطعی توطئه‌گران هیچ اقدامی نمی‌کند.

"هراندازه دکتر مصدق در پافشاری در راه عدم پذیرش شرایط تحمیلی امپریالیسم انگلستان که دیگر به طور روشن از طرف آمریکایی‌ها مورد حمایت‌علنی قرار گرفته بود، پی‌گیر بود، به همان اندازه در مبارزه برای خنثی ساختن دسیسه‌های دشمن جنبش ملی، یعنی آمریکا و انگلیس و ارتجاع ایران، به رهبری سیاسی آمریکا و کارگزاران دربار خائن پهلوی، سستی وعدم قاطعیت نشان می‌داد. کودتاچیان با آزادی و اطمینان خاطر از این که دکتر مصدق هیچ اقدام جدی علیه آنان نخواهد کرد، مشغول تدارك یك توطئه پس از دیگری بودند و هیئت مستشاران آمریکایی در ارتش و ژاندارمری و سفارت آمریکا تقریبا علنی این توطئه‌ها را رهبری می‌کردند." (همان جزوه، صفحهٔ ۳۲)

با چنین شناختی از دولت دکتر مصدق است که کمیتهٔ مرکزی برای مقابله با کودتا، از او اجازه می‌خواهد. اما دکتر مصدق اجازه‌نمی‌دهد.

"... آقا شما را به خدا کاری نکنید که پشیمانی بیاورد. این جریان بی‌اهمیتی است. همهٔ نیروهای امنیتی وفادارند، و این جریان به زودی برطرف می‌شود. اگر شما به میدان بیایید زد و خورد و برادرکشی می‌شود و من مجبورم دستور سرکوبی بدهم. خون‌ها ریخته خواهد شد و من مسئولیت هیچ چیز را به عهده نمی‌گیرم." (حزب توده و دکتر محمد مصدق، صفحهٔ ۴۱)

(c) ketabton.com: The Digital Library

صرف نظر از این که چنین سخنانی پس از ۲۷ سال چه قدر به‌اصل شباهت دارد و اصولا چنین مطالبی که از طریق یك تلفن اندرونی به خورد تاریخ ملتی داده می‌شود چه قدر سندیت و ارزش دارد اما همین جریان را به‌عنوان واقعیت تاریخی دنبال کنیم ، بسی چیزها به‌ما خواهد آموخت.

کمیتهٔ مرکزی حزب به دنبال درخواست دکتر مصدق "کاری نمی‌کند که پشیمانی به بار آورد" از زبان مصدق مطمئن می‌شود که نیروهای امنیتی وفادارند و از بیم سرکوبی، "رهبری حزب که همه در همان محل کمیتهٔ ایالتی تهران جمع شده بودند ... (همان‌جزوه ، صفحهٔ ۴۲)" به‌تماشای جریان می‌نشیند تا "نزدیك ظهر خبرهای گوناگون برسد."

"... معلوم می‌شود علی‌رغم اطمینان دکتر مصدق (!!!) که این جریان به زودی برطرف می‌شود. تنها اوباش و فواحش نیستند و دیگر نیروهای کودتا هم به میدان آمده‌اند. گروهبان‌های لباس شخصی پوشیده ، دارودستهٔ شعبان بی‌مخ وغیره ... رادیو تهران هم به جای این که مردم را از جریان مطلع سازد ، به لاطائلات می‌پردازد ..." (همان جزوه ، صفحهٔ ۴۱)

پس باید کاری‌کرد. این است که به اندرونی یك تلفن دیگر هم‌می‌شود که باز دکتر مصدق پاسخ می‌دهد:

"... فرماندهان نیروهای انتظامی همه به من‌اطمینان‌داده‌اند که از ناحیهٔ ارتش هیچ‌خطری نیست و جریانی که در شهر می‌گذرد ، به زودی خاموش می‌شود. نباید نفت روی آتش ریخت ..."

وقتی من با اصرار گفتم که :

"آقای دکتر! از واحدهای ارتش خبرهای نگران‌کنند می‌رسد" او به من پاسخ داد : آقا این‌ها "پانیك" است." (همان جزوه ، صفحهٔ ۴۲)

همهٔ کمیتهٔ مرکزی یك بار دیگر از اطمینان دکتر مصدق به اطمینان فرماندهان نیروی نظامی مطمئن می‌شود و تصمیم می‌گیرد که "نفت روی‌آتش نریزد" و در حین انتظار برای این که "جریانی که در شهر می‌گذرد به زودی خاموش شود" ، کودتاگران سرنوشت ما را تغییر می‌دهند و کاخ آمال زحمت‌کشان با رشته‌هایی به نازکی تارعنکبوت فرومی‌ریزد. توجه کنید:

"حدود ساعت ۱۰ ، دسته‌ای شگفت انگیز از بازار به راه می‌افتد:

(c) ketabton.com: The Digital Library

سیصد تا چهارصد نفر از اوباشان، چاقوکشان‌واراذل‌گذرگاه‌ها، همراه با دلقك هایی که لباس‌های عجیب و غریب پوشیده‌اند و نمایش می‌دهند. همه به سوی میدان پارلمان‌می‌روند. اما ناگهان به دسته‌های کوچك تقسیم می‌شوند، لباس‌های ظاهرشان را درمی‌آورند و تفنگ ها و طپانچه‌ها و چماق‌ها را بیرون‌می‌آورند و به طرف وزارت خانه‌هایی که سرراهشان‌است هجوم می‌برند. در در آن‌جا به کارمندان و نگهبانان حمله می‌کنند، به‌همه جاداخل می‌شوند، اطاق‌هاو دفاتر را اشغال می‌کنند، مسئولان و رؤسارا به داخل اطاق‌ها می‌رانند و درها را قفل می‌کنند. نیروهای مصدق که از ماجرا مطلع می‌شوند شهر را محاصره می‌کنند. نبرد آغاز می‌شود. در میدان‌پارلمان، سخنرانان ناشناس‌وغیرمنتظره یکی پس از دیگری بالای سکوی مجسمهٔ رضاشاه می‌روند و مردم را دعوت می‌کنند که بر ضد مصدق بشورند و خواستار بازگشت شاه می‌شوند. در همین زمان، افراد دیگری از تظاهرکنندگان با یکایك سربازان که هنوز تابع دولت مصدق‌هستند حرف می‌زنند. به آن‌ها یادآوری می‌کنند که نباید به سوگند وفاداری نسبت به شاهشان خیانت کنند و باید به این تظاهرکنندگان بپیوندند. دیگران صف های خود را فشرده می‌سازند. ساعت ۱۱ فاطمی، مسلح و نفس‌زنان بر میز خطابه‌ای که موقتا ترتیب داده می‌شود، بالا می‌رود و می‌کوشد انبوه جمعیت را بازگرداند. سخنانش پر حرارت و شورانگیز است. او سخن‌رانی تواناست. همه درسکوت به سخنانش گوش می‌دهند. آیا او در منظورش موفق‌خواهد شد؟ از همهٔ محله‌های شهر صدای تیراندازی و رگبارهای مسلسل شنیده می‌شود. فضا خیلی‌بحرانی است. فاطمی از سخن گفتن نمی‌ایستد. ناگهان تانکی فرامی‌رسد. انبوه جمعیت را که‌وحشت زده‌کنار می‌روند می‌شکافد. آیا این تانك از کدام دسته است؟ خیلی زود، موضوع‌معلوم می‌شود. مردی که از تانك بیرون‌می‌آید، لباس کامل و رسمی نظامی دربردارد. او سرلشکر زاهدی‌است. او آخرین برگ خود را بازی می‌کند.

در میدان مردم به دو گروه تقسیم شده‌اند و در برابر یکدیگرقرار گرفته‌اند. در یك سو فاطمی، بر روی میز خطابه در میان‌دسته‌هایی از سربازان و پلیس. در سوی دیگر مردمی که عاملان کودتا

(c) ketabton.com: The Digital Library

پول‌های "سیا" را میان ایشان تقسیم کرده‌اند، اما در عین‌حال هنوز در انتظار هستند و آماده‌اند که یا از فاطمی پیروی کنند یا از زاهدی.

زاهدی به قسمت خالی میان دو گروه پیش می‌رود. فقط یك نفر همراهش می‌رود و او پسرش اردشیر است.

تفنگ‌ها و مسلسل‌ها به روی ایشان نشانه‌گیری شده‌است.

اردشیر خود را آماده می‌کند که با سربازها به گفت و گوبپردازد اما پذرش با یك حرکت مانع او می‌شود و می‌گوید: "حالا وقت حرف زدن نیست."

او به آهستگی و آرام آرام به سربازان نزدیك می‌شود. هیچ حرفی نمی‌زند. در میدان جز صدای انفجاری دوردست چیزی شنیده نمی‌شود. در پایتخت نبردها و زدوخوردها درگرفته‌است.

ناگهان در نزدیکی فاطمی، افسری کلاهش را به آسمان می‌اندازد و در میان سکوت جیغ می‌زند:

"زنده باد زاهدی. جاوید شاه".

پنج دقیقه بعد، زاهدی پیروزمندانه به میان جمعیتی که به تظاهر می‌پردازد برده می‌شود. سربازها هم به ایشان می‌پیوندند و همه شعارهایی را به افتخار زاهدی فریاد می‌کشند. او را به محل ستاد ارتش می‌برند که در آن‌جا بلافاصله ژنرال ریاحی را توقیف می‌کند و به جای او با تمانقلیچ را می‌گمارد.

فاطمی ناپدید شده است." (از کتاب سیا، سازمان‌های مخفی آمریکا، نقل‌شده در کتاب مصدق، نفت، کودتا، صفحات ۱۱۸ و ۱۱۹، در پاورقی توضیح داده شده که این صحنه‌ها به‌وسیلهٔ شارل بانل و امیر متقی نیز روایت شده)

اگر در چنین لحظات حساسی که وصف می‌شود، زمانی که تاریخ ما، با شلیك یك تیر به قلب زاهدی زیر و رو می‌شد. به جای تلفن به‌اندرون دکتر مصدق، به داخل حزب، به نیروی توده‌ها تکیه می‌کردیم و فرمان می‌دادیم هرکجا با هرچه که می‌توان در مقابل کودتاچیان مقاومت کنید. امروز به این استنادات نیازی نبود. کاش ما لااقل همان کاری را می‌کردیم که دکتر فاطمی کرد. مردم را تهییج می‌کردیم. ممکن است کسی بگوید چه سند تاریخی برای صحت چنین صحنه‌ای وجود دارد؟ اما مگرگفته‌ها و ادعاهای ما چه قدر مستند است؟

(c) ketabton.com: The Digital Library

پس از تلفن دوم به اندرونی ، بازهم در انتظار سیر عادی جریانات می‌مانیم . تاسرانجام در حدود ۲ بعد از ظهر "خبر می‌رسد" که "... واحدهای منظم ارتش به هواداری از کودتاچیان در گوشه‌های شهر وارد عمل شده‌اند ..." (همان جزوه ، صفحهٔ ۴۲) دیگر با این وضعیت جدید نمی‌توان شوخی کرد . لازم است به سرعت دست به عمل زد . سریع ترین وسیله همان تلفن اندرونی است که به کار می‌افتد و این بار "او" به "این‌ها" می‌گوید :

"آقا، همه به من خیانت کرده‌اند ... شما اگر کاری از دستتان برمی‌آید بکنید . شما به وظیفهٔ میهن‌پرستانهٔ خود، هرطور صلاح می‌دانید عمل کنید ."

در پاسخ خواست مبرم من که لااقل پیامی به مردم بفرستید وکمک بخواهید، تلفن قطع شد و دیگر نتوانستیم با او تماس بگیریم .
(همان جزوه صفحهٔ ۴۲)

آیا ما نمی‌توانستیم کاری را که مصدق نکرد خودمان بکنیم؟ نمی‌توانستیم اعضا را به خیابان بریزیم ، میهن‌پرستان را به مقاومت دعوت کنیم وتوطئه را رسوا سازیم؟ این مردمی که باید دکتر مصدق برایشان پیام می‌فرستاد چنین توصیف شده‌اند :

"... در تهران انبوه مردم که زیر نفوذ کمونیست‌ها بودند بر خیابان‌ها تسلط داشتند، آن‌ها مجسمه‌های شاه را فروافکندند تا رفتن او را جشن بگیرند ..." (مصدق ، نفت، کودتا، صفحهٔ ۷۸)

سند منتشر شده از طرف حزب حکایت دارد که امیدهای رهبری حزب، با قطع شدن آخرین تلفن اندرونی ، قطع می‌شود . نه مردمی در کارند، نه وظیفهٔ کمیتهٔ مرکزی در مقابل توطئه‌های ضد مردمی . مقاومت بی‌معنی است . به ویژه وقتی که مسلم شود :

"... هرگونه عمل جداگانهٔ حزب ما ، در مقابل چنین نیروی مسلطی (از کجا فهمیدند چنان نیروی مسلطی وجود دارد، کسی که از جایش تکان نخورده بود) بدون حتی همکاری اسمی دکتر مصدق (معنی اسمی این است که ما به نیروی واقعی آن‌ها نیازمند نبودیم) تنها به یک قتل عام پایان خواهد یافت . و بر این پایه (!!!) بود که رهبری گسترش یافتهٔ حزب، ابتدا با تردید برخی از رفقا ، ولی بالاخره به اتفاق آراء تصمیم گرفت که سازمان حزبی را از زیر اولین ضربه‌های خردکنندهٔ (باز هم از کجا

(c) ketabton.com: The Digital Library

فهمیدند که خرد کننده می‌بوده است) کودتاچیان مسلط شده و خونخوار درآورد "۰ (حزب توده ایران ودکترمحمد مصدق، ص۴۳)

چه می‌شود که کمیتهٔ مرکزی گسترش یافته که از صبح بی‌تاب مقاومت در مقابل کودتاچیان است وقتی این امکان و اجازه را از دکتر محمد مصدق می‌گیرد! گرد همان میز که نشسته است می‌فهمند که باید فورا بی‌این که حتی‌به خود زحمت ارزیابی‌نیروی واقعی‌دشمن‌رابدهند، تسلیم‌کودتاچیان شوند؟ امروز تاریخ با برملاکردن نحوهٔ کودتای ۲۸مرداد عمق‌بی‌تحرکی ما را بیان می‌کند:

"۰۰۰چند روزبعد شاه روزنامه‌نویسانی را که از سراسر جهان آمده بودند پذیرفت و به ایشان چنین گفت: "احساس‌می‌کنم که دومین دوران سلطنتم را آغاز کرده‌ام"۰ (مجلهٔ تایم، ۲۸سپتامبر ۱۹۵۳)

تقریبا در همان زمان در سفارت آمریکا لویی هندرسن و کرمیت روزولت به حساب هایشان رسیدگی می‌کنند۰ عملیات بازگرداندن شاه به تخت سلطنتش برای ایشان درست ۳۲/۶۴۳/۰۰۰/ ریال یعنی ۳۹۰/۰۰۰/ دلار به نرخ آن زمان تمام شده بود۰" (کتاب ایران: امپریالیسم تو در حال اقدام) نقل‌شده درکتاب مصدق، نفت، کودتا، صفحهٔ ۱۲۷)

"کودتای ۲۸ مرداد وغارت خانهٔ دکترمصدق به وسیلهٔ پانصد نفر ولگرد که از گودال‌های جنوب شهر جمع‌آوری شده بودند، انجام شد و به هریك سیصد فرانك دادند که هرچه می‌خواهند غارت کنند و پلیس هم به دنبال آن‌ها بود۰"(مصدق، نفت، کودتا، صفحهٔ ۱۵۴، نقل از روزنامهٔ نوول ابزرواتوار)

رفقای کمیتهٔ مرکزی تصمیم عدم مقاومت را می‌گیرند و "متفرق"می‌شوند۰ اما کمی بعد شایعه‌ای می‌رسد که"۰۰۰واحدهای نظامی‌هوادارمصدق وارد عمل شده و به مقابله با کودتاچیان پرداخته‌اند۰" (همان جزوه صفحهٔ ۴۳) امید به قلب قهرمانان طبقهٔ کارگر و زحمتکشان بازمی‌گردد، تصمیم می‌گیرند که"۰۰۰ باید همهٔ نیروها (پس نیروهایی وجود داشته است) را برای‌حمایت از مدافعان خانهٔ دکتر مصدق و به یاری واحدهای هوادار دکتر مصدق تجهیز کنیم۰"(همان جزوه، صفحهٔ ۴۳) ولی کمیتهٔ مرکزی برای تدارك حفاظت جان خویش متفرق شده‌اند و از طرفی‌شبکه‌های حزبی در نتیجهٔ توقیف ۷۰۰نفر درمیتینگ روزقبل" ارتباطش به میزان

(c) ketabton.com: The Digital Library

زیادی پاره شده" و بنابراین کارها به آن سرعتی که لازم است قابل انجام نیست و به ویژه این که" معلوم می‌شود مقاومت واحدهای نظامی هوادار مصدق دروغ بوده است." (همان جزوه، صفحهٔ ۴۳)

نباید گمان کرد که هنوز کار حزب ما ساخته شده، خیر:

"... فرار دکترمصدق و این که او و دکتر فاطمی جان سالم در برده‌اند، برای ما امید بخش بود! و مصمم شدیم با تمام نیرو برای تجهیزمقاومت مردم وارد عمل شویم. ولی خبر تسلیم دکتر مصدق و عدم آمادگی جبهه ملی به هرشکلی از مقاومت حزب مارا درصحنه مبارزه با کودتاچیان به‌کلی تنها گذاشت.." (همان جزوه، صفحه ۴۳).

و پرده می‌افتد.

رفقا، آیا این مطالب، به ساختمان یك نمایشنامهٔ کمدی‌شبیه‌نیست. اگر اصولا حق طرح چنین سئوالی را به کسی می‌دهید و اگر در مقابل تاریخ و زحمتکشان و قهرمانان شهید حزب متعهدید لااقل به این ۲ مطلب مهم جواب دهید:

۱. ادعا می‌شود که ۷۰۰ نفرازکادرهای حزب در روز ۲۷ مرداد در اثر یورش پلیس به میتینگ حزب، دستگیرشدند. آیامگر نه این که حزب ما، حزبی غیرعلنی و دارای تشکیلات مخفی‌بود؟ اگر این طور است چه طور ممکن است در یورش پلیس به میتینگ ــ که همه می‌دانند، غالبا کادرهای مهم حزبی، آن هم در شرایط مبارزهٔ مخفی در آن شرکت نمی‌کنند ــ ۷۰۰ کادر مؤثر توقیف می‌شوند؟ یا کادرها روی سینه و پیشانیشان‌نام‌ومشخصات و سمت حزبی خود را نوشته بوده‌اند یا کسی از داخل حزب آن‌ها را به پلیس معرفی کرده است جز این که نمی‌تواند باشد؟ مگر این که اصل موضوع ذهنی و ساخته و پرداخته و توجیه باشد.

۲. اصولا کمیتهٔ مرکزی که درطی حوادث پس از ۳۰تیر قهرمان‌اعلام "هشدار" است‌و حوادث آینده را به این‌وضوح پیش‌بینی می‌کند:

بدین‌سان دیگر مسلم بود که تدارك کودتا با تمام امکانات امپریالیسم در جریان است و هرشب می‌توان در انتظارآن بود." (همان جزوه، صفحهٔ ۳۱)

یا:

"آنچه من دربارهٔ تصمیمات هیئت اجرائیه در زمینهٔ‌لزوم تدارك مقاومت مسلحانه دربرابر کودتای احتمالی به خاطر دارم‌این‌است

(c) ketabton.com: The Digital Library

که پس از رویداد ۳۰تیر ۱۳۳۱و بعد از افشاشدن تدارک کودتای آمریکایی ـ درباری آخر شهریور ۱۳۳۱ ، دیگر مسلم بود که امپریالیست های آمریکایی و انگلیسی ، به‌کارگردانی دربارپهلوی و همهٔ نیروهای سرسپرده به آنان و به دست ارتش ، شهربانی و ژاندارمری و اوباش در تدارك سرنگون کردن دکترمصدق (و لابد نه حزب توده) هستند. (همان جزوه ، صفحهٔ ۴۷)

چه گونه بود که یك بار به خود "هشدار" ندادند ؟ آیارفقای کمیتهٔ مرکزی در ۱۰ ماه فاصلهٔ بین اولین هشدار(۱۷شهریور ۱۳۳۱)تاآخرین هشدار(۲۸مرداد ۱۳۳۲) نمی‌توانستند به تدارك دفاع از حزب بپردازند که امروز مجبور نشوند بنویسند :

این‌که گفته شده است که گویا حزب در ۲۸ مرداد ۱۲هزارنارنجك ساخت خود داشت به کلی دروغ است". (همان‌جزوه‌صفحهٔ ۴۶)

به ویژه این که خود اعتراف دارند:

"در دوران پس از ۲۸ مرداد حزب توانست در شرایط بسیار دشوار حاکم ، به کمك گروه فنی مأمور این‌کار ، ۱۲هزار نارنجك قابل استفاده تهیه کند ." (همان جزوه ،صفحهٔ ۴۶)

وقتی از ۱۰ ماه قبل می‌دانستیم که مسلما کودتا می‌شود، و شرایط هم عادی بود نمی‌توانستیم برای دفاع از زحمتکشان‌بیش از این وسیلهٔ دفاعی تدارك ببینیم .

جزوهٔ حزب توده و دکترمصدق چنین پاسخ می‌دهد:

"... مسئلهٔ‌اساسی برای رهبری حزب‌عبارت بود از ایجاد و تحکیم جبههٔ نیرومندی از همهٔ نیروهای ضد امپریالیستی و در درجهٔ اول از نیروهای وفادار به دکتر مصدق و نیروهای حزب تودهٔ ایران(چنین کوششی امروز نیز درجهت اتحاد با نیروی مشابه ، خط مشی عمده و مسئلهٔ‌اساسی رهبری حزب است) همان طورکه می‌دانیم تمامی تلاش‌های حزب ما در این راه ، که پس از رویداد ۳۰ تیر همواره جدی‌تر می‌شد، بر اثر امتناع دکتر مصدق و هوادارانش از یك سو و خرابکاری آگاهانهٔ‌گروه‌های وابسته به امپریالیسم آمریکا و دربار در درون جبههٔ ملی ، یعنی گروه مظفر بقائی و خلیل ملکی از سوی دیگر ، بی‌نتیجه ماند."(همان جزوه ، صفحه ۴۷)

رفقا ، دور تسلسل از این باطل‌تر! ما به فکر دفاع از حزب نیفتادیم

(c) ketabton.com: The Digital Library

چون به فکر دفاع جمعی و متحدانه باسایر نیروها بودیم. ودفاع جمعی و متحدانه میسر نبود، چون کسی با ما متحد نمی‌شد!!!

شاید بتوان امیدوار بود که کودتای ۲۸ مرداد اگر هرمصیبتی برای ملت ایران و تاریخ نسل معاصر به بار آورد لااقل درس آموزنده‌ای برای کمیتهٔ مرکزی حزب ما بوده که: اتحاد با نیروهای غیرمترقی در راه تحقق اهداف مترقی غیرممکن است. اما حوادث این روزها نشان می‌دهد که حتی چنین درسی را نیز نگرفته‌ایم.

اما هنوز نکته‌ای باقی است. آیا تغییر موضع حزب، پس از سی‌ام تیر ۱۳۳۱، نسبت به دکتر مصدق و طرح شعار جبههٔ واحد از تحلیل سیاسی اوضاع کشور ناشی بوده یا به تغییر موضع بین‌المللی نسبت به مصدق (آغاز دوران مذاکرات جدی و دوستانه بین دولت دکتر مصدق و اتحاد جماهیر شوروی) مربوط می‌شود؟ و آیا حزب چه نشانه‌های امید بخشی از نزدیکی به رهبران جبههٔ ملی و دولت دکتر مصدق می‌تواند ارائه دهد که برطبق آن نخواست دست به عملی بزند (تدارك مقاومت مسلحانه در مقابل کودتای مسلم) تا امیدهای پیش آمده را خراب سازد؟

کتاب منتشرشده با عنوان تجربهٔ ۲۸ مرداد نیز گرهی را از کارنگشوده است. از ۳۲۱ صفحه مطلب، ۳۱۸ صفحهٔ آن حکایت دارد که بورژوازی ملی مدعی مبارزه با امپریالیسم چیزی جز جریانی سازشکار برای جابه‌جائی استعمار آمریکا به جای استعمار کهنه‌کار انگلستان نبوده است.

ما به قطرکتاب، تزلزل، مسامحه‌کاری، ساخت و پاخت و موضع‌گیری غیر مترقی بورژوازی را که خود نگفته به علت خصلت طبقاتی بورژوازی پیدا است و لااقل برای نسل انقلابی امروز ماهیت آنان آشکار است، بیان می‌کنیم و سپس زمانی که باید پاسخ دهیم چرا خود وظیفهٔ مقاومت در مقابل کودتاچیان را به عهده نگرفتیم؟ در دو صفحهٔ پایانی با شگردی حیرت انگیز ابتدا این نقل قول لنین رامی‌آوریم:

"درچنین شرایطی، و نیز در بسیاری از موارد دیگر، ازدیدگاه ماتریالیسم دیالکتیك مارکس در سیر عمومی و فرجام نهایی نبرد پرولتاری، شکست اقدام انقلابی پرولتاریا شر کم‌تری است تا دست کشیدن از موضع اتخاذ شده، تسلیم بدون نبرد: چنین تسلیمی روحیهٔ پرولتاریا را می‌شکند و توان پیکار را از او سلب می‌کند..."
(تجربهٔ ۲۸ مرداد، صفحه ۳۱۹)

و سپس صاف و ساده پاسخ رامسکوت می‌گذاریم و کتاب تجربهٔ ۲۸

(c) ketabton.com: The Digital Library

مرداد ، پایان می‌یابد.

رفقای عزیز توده‌ای ، با جدیت موضع گیری تك تك اعضای کمیتهٔ مرکزی گذشته را در مقابل کودتا ، مجدانه و با اسناد دنبال کنید. این بررسی باید از مدت ها قبل ازکودتا انجام گیرد.

(c) ketabton.com: The Digital Library

از روز ۲۹ مرداد ۱۳۳۲ تا اواخر بهمن ماه سال ۱۳۵۷ در مرکز حزب ما چه گذشته است؟ تقریبا جز بعضی اشارات مبهم پس از انقلاب چیزی رسما گفته نشده است. اما برطبق همین اشارات مبهم، آشکار می‌شود که کمیتهٔ مرکزی حزب ما از سال ۳۲ تا ۳۵ که سال خروج آخرین عضو کمیتهٔ مرکزی است اشتباه، از آن سال تا سال ۱۳۵۰ استراحت و از سال ۱۳۵۰ تا ۱۳۵۷ مجددا اشتباه می‌کرده است.

رفقا اجازه دهید به اسناد رجوع کنیم:

حزب ما دربارهٔ ۲۵ سال زندگی کمیتهٔ مرکزی در مهاجرت مطالب بسیار کمی نوشته است: نزدیك به ۵ صفحه در جزوهٔ "نکاتی از تاریخ حزب تودهٔ ایران"، ۶ صفحه در "۳۸ سال مبارزه" و پاسخ به چند سؤال در مجموعهٔ "پرسش و پاسخ". ببینیم این به اصطلاح اسناد منتشرشده که همه در حد ادعاست چه افتخار تاریخی بزرگی به کمیتهٔ مرکزی حزب ما می‌بخشد:

س: دربارهٔ فعالیت های حزب از سال‌های ۳۵ به بعد که سازمان‌های حزب در ایران متلاشی شد، تدارك برای مبارزه علیه رژیم پس از قیام ۱۵ خرداد ۱۳۴۲ و همچنین فعالیت حزب در داخل ایران بین سال‌های ۴۲ تا ۵۰ و از ۵۰ تاکنون را توضیح دهید.

ج: سال‌هایی که منجر به متلاشی شدن تشکیلات تهران گردید، (اشاره به سال ۱۳۵۱ است) یك دوران تأثرانگیز تشکیلاتی حزب ما در ایران است. (پرسش و پاسخ ۱، صفحهٔ ۲۴)

این همهٔ پاسخ ما به پرسندهٔ امیدواری است که می‌خواهد بداند از ۳۵ تا ۴۲ و از ۴۲ تا ۵۰ کارنامهٔ کمیتهٔ مرکزی چه بوده است!!!

(c) ketabton.com: The Digital Library

"با استفاده از ضعف های درون سازمان حزب، ساواک و اربابانش سیا و موساد، توانستند درست درهمان زمانی که بر اثر رشد تضادهای درونی جامعهٔ ایران فعالیت های سیاسی استقلال طلبانه و آزادی خواهانه وارد مرحلهٔ جدیدی از اوج خود می‌گردید، درست در آن زمانی که سازمان مخفی حزب ما، برای آوردن نسل جدیدی ازمبارزان انقلابی اولین گام‌های رشد و گسترش مجدد خود را برمی‌داشت، عنصر خود فروخته‌وفاسدی مانند عباس شهریاری را به سازمان حزبی ما جا بزنند و از این راه مهم‌ترین شاخهٔ سازمان حزبی ما را در ایران به چنگ خود آوردند و به این ترتیب، فعالیت انقلابی حزب رابرای‌یك دوران نسبتا طولانی از درون فاسد کرده و فلج سازند." (سی‌وهشت سال مبارزه، صفحهٔ ۱۹)

ملاحظه کنید، آشکار است که اولین نشانهٔ حیات مجدد حزب ما از ماجرای عباس شهریاری آغاز می‌شود:

"در دوران بعد از ۲۸ مرداد کوشیدیم که یك پایگاه مقاومت مسلحانه در شمال ایران تدارك کنیم. این کوشش ما نیز آن طورکه بعدها معلوم شد ــ درنتیجهٔ خیانت یکی ازکسانی که بعدا در زندان خیانت کرد، لو رفت و دشمن از آن مطلع شد و قبل از آن که بتوانیم دست به کار شویم، خنثی شد، درنتیجه موفق نشدیم. تدارکات دیگری هم برای شروع یك مبارزهٔ مسلحانه که بتواند یك جنبش خلقی را به وجود بیاورد، کردیم. ولی همهٔ این‌ها در دوران بعد از ۲۸ مرداد، درنتیجهٔ آن رکودی که مجموعهٔ جنبش را دربرگرفت، نتوانست عملی شود.

درسال‌های ۴۰ هم اقدامات دیگری برای ضربه وارد آوردن به رژیم شاه تدارك دیده شد، کوشش‌های ما در سال‌های ۴۰ هم موفق نشد. تماس‌هایی که با افراد مؤثری از جبههٔ ملی، هوادار دکتر مصدق، با نیروهای مخالف شاه در سال‌های ۴۰ گرفتیم بی نتیجه ماند. دوران سال‌های بعد از چهل، دوران تقریباکامل رکود جنبش است، البته‌سال ۴۲ در ایران تظاهرات بزرگ ۱۵ خرداد به وجود آمد، ولی بعد ازدرهم‌کوبیده شدن آن تظاهرات، دوران رکود بزرگ با اقدامات عوام‌فریبانهٔ شاه تحت‌عنوان اصلاحات و انقلاب "شاه و ملت" شروع شد. این دوران تا سال ۵۰ طول

(c) ketabton.com: The Digital Library

کشید. از آغاز سال ۵۰ است که جنبش دوباره شروع به رشد کرد و در سال‌های ۵۱ و ۵۲ و ۵۳ و ۵۴ با شتاب بی‌نظیری گسترش یافت.

اگر شما پیش‌بینی‌های حزب ما، از سال‌های ۵۲ـ۵۱ به بعد را، که در مقالات اصلی روزنامه، مجله، اسناد بعد از جریان شهریاری و شروع دوران جدید فعالیت حزب درج شده، نگاه کنید، می‌بینید که ما چه پیش بینی‌های درستی نسبت به حوادثی که بعدا پیش‌آمد کردیم و همیشه مدت‌ها قبل از این که حوادث روی بدهند، ما تقریبا توانسته‌ایم ـ با آن برداشت دقیق علمی که داشتیم ـ سیر حوادث را پیش‌بینی کنیم." (نکاتی از تاریخ حزب توده‌ٔ ایران، صفحه ۴۱)

چنین است کارنامهٔ درخشان ۲۵ سال فعالیت مرکزیت حزب در مهاجرت. یك صفحهٔ کامل ابهامات، ادعاها و اذعان به رسوخ عوامل ساواك، سیا و موساد در درون حزب. چند صفحهٔ بعد چنین سؤالی مطرح می‌شود:

س: اگر ممکن است در مورد رخنهٔ پلیس، عباس شهریاری در سازمان حزب در سال های ۴۰ توضیح دهید.

کاش پاسخ چنین بود: "ممکن نیست". ولی رفیق دبیر اول یك صفحهٔ کامل حاشیه می‌رود، شامل این که چنین حوادثی در تاریخ جنبش‌ها فراوان است و اشاره به ماجرای حسین و فریدون یزدی و بالاخره با چنین جملاتی پرسش صریح سؤال‌کننده "ترور" می‌شود:

"بعد از آن (بعد از یزدی‌ها) شهریاری پیدا شد. اطلاعاتی که اکنون ما دربارهٔ شهریاری داریم متفاوت است. بعضی از این اطلاعات حکم می‌کند که شهریاری از همان دورانی که در شرکت نفت جنوب کار می‌کرد در خدمت پلیس بوده... بعضی دلائل دیگر هم هست که شهریاری پس از آغاز دوران جدید فعالیت حزب، یعنی از سال ۱۳۴۱ به بعد به خدمت ساواك درمی‌آید. (ما یادآوری می‌کنیم که برطبق نوشتهٔ پرسش و پاسخ شمارهٔ ۱ صفحهٔ ۲۴، شهریاری در سال ۱۳۳۹ از حزب اخراج گردیده بود.)

... فقط جای تأسف است که علی‌رغم سوءظن جدی به شهریاری، از طرف رفیق مسئول سازمان ایران مأموریت مهم سازماندهی در ایران که با سرنوشت تمام سازمان مخفی ما در ایران مربوط بود،

(c) ketabton.com: The Digital Library

به او واگذار می‌شود.

پس از لو رفتن حسین یزدی، کمیسیونی مأمور رسیدگی به تمام سازمان مخفی حزب در ایران و مجاور ایران شد. در آن زمان شهریاری در عراق بود. این کمیسیون شهریاری را احضار کرد و چون درباره‌اش حرف هایی زده می‌شد، او را مورد سؤال‌وجواب قرار داد و به این نتیجه رسید که این فردغیرقابل اعتماد است و باید از سازمان حزبی کنار گذاشته شود. بدین ترتیب حزب، شهریاری را کنار گذاشت. من خودم در این کمیسیون شرکت داشتم.

چندماه بعد، پس از پلنوم دهم که رفیق رادمنش دومرتبه دبیر اول حزب شد و مسئول کار سازمان مخفی در ایران گردید، وی که اعتماد زیادی به شهریاری داشت بدون اطلاع کمیتهٔ مرکزی(!!!) شهریاری را به کار گرفت و حتی به وی مسئولیت بالاتری نیز داد(!!!) و برای کارمخفی اورا به همراه رفیق حکمت جو و رفیق خاوری به ایران فرستاد.

...اطلاعاتی که پس از کشف خیانت شهریاری به دست آوردیم نشان می‌دهد که لورفتن حکمت جو و خاوری و نابود شدن رفقا سرگرد رزمی و رفیق سرگرد معصوم زاده...توسط شهریاری بوده است و خیانت های به مراتب وسیع تر دیگری..."

همین چند سطر است تاریخچهٔ ماجرای عظیم شهریاری از زبان کمیتهٔ مرکزی؛ ظاهرا ساواک، سیاوموساد باکمك هیچ کس دیگری در داخل مرکزیت حزب توانستند فردی مشکوك، اخراج شده ومتهم رابه مسئولیت های بالاتر درحزب بگمارند. بعد اماعمق ضربه‌هایی راکه نه تنها به حزب تودهٔ ایران بلکه به‌کل جنبش ضد استبدادی مردم ایران، به‌وسیلهٔ رخنهٔ ساواك به حزب وارد شده است، اززبان خود مسئولین حزب خواهیم‌نوشت. اینك سؤال این است که: اگرمسئلهٔ عباس شهریاری به طورکامل ومستند برای افراد حزب توضیح داده شود، وهمکاران ساواك وسیاوموساد درآن بالا معرفی شوند، دامن قبای چه‌کسانی آلوده می‌شود که این طورمبهم ومثل "افسانهٔ پریان" به آن برخورد می‌کنیم. جملهٔ "وخیانت های به‌مراتب وسیع تردیگری"... یعنی‌چه؟ مگرکمیتهٔ مرکزی حزب مامی‌تواند این‌چنین "مافیائی" بااعضای خود صحبت کند. آیا اعضای حزب فقط گوشت های خوبی برای زیرشکنجه‌اند ویافقط مأموریت دارند پوستر بچسبانند. رفقای کمیتهٔ مرکزی! رحم‌کنید وبه‌ماهم بگوئید آن بالا چه خبر است،

(c) ketabton.com: The Digital Library

چه خبر بود و چه خبر خواهد شد؟ لااقل این را به ما بگوئید که نسل بعد رهبران ما چه کسانی هستند؟ هنگامی که این دو سه نام باقی ماند و که کباد و کش ۴۰ سال مبارزه و تجربه هستند به دلیلی تحلیل رفتند کدام چهره‌ها و به چه علت باید مورد اعتماد اعضای حزب قرار گیرند که بعد عباس شهریاری‌ها از آب در نیایند. معلوم است تا وقتی حقایق گفته نشود هر کسی از جمله خود تان در مظان اتهامید.

اما واقعیت چیست؟ واقعیت این است که به دنبال کودتا و پس از خیانت های جور به جور به وسیلهٔ کمیتهٔ مرکزی و پس از فرارهای گوناگون و به بهانه‌های مختلف، حزب ما صاف و ساده، دست بسته و بی‌برنامه در اختیار پلیس قرار گرفت تا هرجور که صلاح می‌داند و تیغش می‌برد آن را مثله کند. آن‌ها که مقاومت کردند و شابستهٔ نام توده‌ای بودند شهید شدند و بقیه نیز مأیوس و سرخورده به انتظار باز هم "مسئولین در تبعید" نشستند. رفقای در تبعید پس از آن که یکی دو سالی به جست و جوی مسئول شکست و علت شکست حزب با همدیگر گردگیری کردند و به اندازهٔ کافی از یکدیگر رنجیدند و تا سرحد امکان انشعاب کردند، آن وقت حتی بدون این که همین کش و قوس‌ها را به تودهٔ حزبی منتظر، گزارش بدهند در انتظار تحولات، غالبا به امورات شخصی می‌پردازند، چند پلنوم تشکیل می‌شود، در یکی از آن‌ها کارها به عهدهٔ رفیق رادمنش واگذار می‌شود و از سر بی‌تجربگی ماجرای "شهریاری" رخ می‌دهد و همین. حالا سال ۵۰ است و به همین آسانی ۱۸ سال از تاریخ حزب پرافتخار تودهٔ ایران (این را جدی می‌گویم) پس از کودتا می‌گذرد.

در این طرف صحنه، دشمن می‌تازد، چپ و راست قرارداد بسته می‌شود و هرکدام این قراردادها رشتهٔ دیگری است برپای این ملت، این حماسهٔ صبر و مقاومت دلیرانهٔ تاریخ. زندان‌ها لبریزند. نسل جدید مثل موج بلندی از راه رسیده است و نمی‌تواند نظاره‌گر تاریخ باشد. جهان در تلاطم است. ویتنام، کوبا، آفریقا، آمریکای جنوبی، کشورهای خاورمیانه. سنگ روی سنگ بند نیست. سوسیالیزم نه فقط به حکم تاریخ بلکه با قهرمانی‌های حماسه‌وار ملل آسیای جنوب شرقی، قهرمانان برجستهٔ تاریخ ساز در آفریقا، کاسترو و چه‌گوارا در آمریکای جنوبی پیش می‌تازد. مردم ما همه جا ناظر پیروزی ملت ها هستند و خود دندان برهم می‌فشارند. راه رهایی را تاریخ و عینیت حوادث روشن کرده است. نبرد زیر پرچم رهایی بخش لنینیسم. خوب این پرچم بر دوش کیست؟ بر دوش حزب تودهٔ ایران. پس چرا به اهتزاز در نمی‌آید؟ روشن نیست. نیرومند ترین جان‌های نسل

(c) ketabton.com: The Digital Library

جدید به حزب روی می‌آورند و همه هم با یك درخواست: باید کاری انجام داد آخر. اما خمودگی و مشغولیات بیش‌تر از این‌هاست. زمانی لاشائی در مصاحبه با ثابتی می‌گفت:

"به آن‌ها گفتیم چرا این‌جا نشسته‌اید و کاری نمی‌کنید. جواب می‌دادند کار در کشور با شماست. ما مرکزیت هستیم وشرایط حکم می‌کند که همین‌جا باشیم. جواب دادم که اگر اشکال همین‌است خوب جایمان را عوض می‌کنیم. ما می‌شویم مرکزیت و شما بروید کار کنید."

روزی باید مقصر اصلی سرخوردگی انقلابیون بسیاری از حزب ما وتسلیم آن‌ها را به رژیم گذشته، شناسایی کنیم و ببینیم بی‌تحرکی ما چه نقش حیرت انگیزی در این میان بازی کرده است. باری، آن‌ها که لبریز از عمل بودند، لاجرم، ناامید، به حزب پشت کردند، همهٔ اپوزیسیون انقلابی چپ که امروز در عرصه‌اند و می‌دانیم نسبت به مارکسیسم شناسایی اندکی دارند، زائیدهٔ ندانم‌کاری‌های ما هستند. خود ما اعتراف داریم:

"سازمان چریك های فدایی خلق" که امروز تازه می‌خواهد رژیس دبره را رد کند از مجموع جنبش "چپ نو" و حتی از شخص دبره چند سال عقب است. علت این امر وجود رژیم ترور و خفقان محمد رضایی است که امکان نمی‌داد، تحول فکری ـ سیاسی "سازمان" پا به پای همتاهای جهانی‌اش پیش رود ..." (چریك‌های فدایی خلق چه می‌گویند، صفحهٔ ۵)

چه کسی مسئول چاپ و نشر مقالات و کتب مارکسیستی در ایران بوده است؟ آیا جز حزب ما؟ باید پرسید در این زمینه تا سال ۱۳۵۰ چه مقدار کار شده است؟ هیچ مقدار. همه می‌دانند که تجدید چاپ وارسال چنین جزوات و کتاب هایی پس از سال ۱۳۵۱ شروع شده است. پس نسل جدید به مبارزه پیوسته چه گونه می‌توانسته است نسبت به مارکسیسم آگاهی و شناسایی پیدا کند؟ هیچ طور. سؤال از این فراتر می‌رود: کمیتهٔ مرکزی حزب ما، مجموعهٔ قابل توجهی از بهترین، خبره‌ترین، تواناترین نویسندگان و مترجمین را در اختیار دارد. باید پرسید: آیا زجرآورنیست که طی ۲۵ سال چنین مجموعه‌ای از توانایان اندیشه باوجود آن همه کمك احزاب برادر نتوانستند برگنجینهٔ آثار مارکسیستی، هیچ چیز یا تقریبا هیچ چیز بیفزایند. این‌ها تمام این مدت را چه‌گونه عمر گذراندند؟ آیا ترجمهٔ چنگیزخان وپطرکبیر از ترجمهٔ جزوه‌ای از لنین ضروری‌تر بوده است؟ چرا در حالی که مجموعه آثار لنین تقریبا به تمام زبان‌های

(c) ketabton.com: The Digital Library

دنیاموجود است ما هنوز چنین کاری نکرده‌ایم و تقریبا هیچ چیز از مارکس و انگلس نداریم؟ آیا ۲۵ سال فرصت کمی است؟ یا کادر نداشته‌ایم یا به کارهای دیگر مشغول بوده‌ایم؟ خوب، لاجرم جوانان ما باید مارکسیسم‌را ازغیب و با کشف و شهود و برداشت های ذهنی از تطبیق حوادث و زیر و بم روند مبارزات جهانی، کشف کنند. در این صورت چرا باید انحراف ما را شگفت زده کند؟

از طرف دیگر درحالی که دشمن، یعنی مجموعهٔ ارتجاع،عناصردست راستی، ناسیونالیست ها، ساواك و رادیو و تلویزیون و ... اذهان‌مردم را برعلیه حزب ما مشوب می‌کردند چه کوشش انتشاراتی برای عریان‌کردن حقایق تاریخی که دست آویز دشمنان حزب بود انجام‌شد. باید گوش‌ها را باز کرد. تبلیغات در میان تودهٔ ناآگاه برعلیه حزب ما همان عناوینی است که می‌دانیم: نفت شمال، خیانت به مصدق، کودتای ۲۸مرداد، مسئلهٔ طلاها، ۱۵ خرداد و ... روشن نبودن روند چنین حوادثی چه مقدار امکانات به یاوه‌بافان داده است که برعلیه حزب ما سخن پراکنی کنند؟ می‌پرسم چه مانعی در راه انتشار جزوهٔ افسانهٔ طلاهای ایران درسال‌های قبل از ۴۰ وجود داشته است که نمی‌توانستیم همان سال‌ها جلوی رشد بدآموزی را برعلیه حزب خود بگیریم؟ مگر نمی‌بینیم که پس از انتشار این جزوه دیگر مسئلهٔ طلاها از دستور کار تبلیغات دشمنان حزب بیرون‌رفته است؟ چرا سایر مطالب را به همان وضوح مطرح نمی‌کنیم؟ اگر جایی‌ریگی به کفش کسی مانده است بتکانید بیرون می‌افتد و پس از آن آرام وآسوده و مطمئن گام بردارید. این وظیفهٔ شماست. بدین ترتیب این خود ماهستیم که اجازه دادیم که دشمنان حزب سالیان دراز ذهن مردم ما را بر علیه ما آشوب کنند. راه دور نمی‌رویم. چرا باید بزرگ ترین ارگان تئوریك حزب، (دنیا) ۱۸ سال تعطیل باشد و تازه پس از آن هرشش‌ماه یك بارمنتشر شود؟ باید پاسخ داد. هیچ معجزه‌ای اتفاق نمی‌افتد، نمی‌توان‌گریبان را از چنگال تودهٔ مردم و به خصوص توده‌ای‌ها بیرون کشید. چه گونه است که اگر کم‌ترین سندی برای اثبات قهرمانی، بی‌گناهی و شاهکار خلقت بودن کسی پیدا کنید فورا عکس‌العمل نشان می‌دهید. همین‌انتشار نامه‌های رفیق شهید سرگرد وکیلی نمونه‌اش. یکباره خط بطلان و مهر مشکوك بر ۴ نامهٔ اصلی می‌زنیم و فقط نامهٔ آخر را که تأیید دبیرکل فعلی است به‌عنوان سند و واقعیت خدشه‌ناپذیر می‌چسبیم.

"آری، محتوای آخرین‌نامه مشت مفتریان را باز می‌کند و آشکارا

(c) ketabton.com: The Digital Library

علیه نیت و انگیزهٔ ناشر مجموعه حکم می‌دهد. خواننده نخست دچار تعجب می‌شود، وقتی اطلاع می‌یابد که ناشر نامه‌ها همسر پیشین وکیلی است." (مردم، شماره ۲۴۱)

حیرت انگیزاست! مگر متن نامهٔ آخر با سایر نامه‌ها چه تفاوتی دارد. خوب است که مقالهٔ مردم لااقل صحت این نامهٔ آخر را تأیید می‌کند. ولی نامه چه نوشته است:

"... باجاسوسان و خیانت کاران در درون حزب به شدت مبارزه‌کنید. واین راازمهم‌ترین وظایف خود بشمارید. در انتخاب کادرها دقت وبازهم دقت کنید. کنترل و به ویژه کنترل از پایین را توسعه دهید و تحکیم کنید و به آن میدان دهید... هرگونه اغراض و منافع خصوصی را تحت الشعاع منافع حزب قرار دهید. گزارش کار گذشته و برنامهٔ کار آینده را به هرنحو که مقتضی است مرتبا در اختیار ارگان‌های پایین بگذارید و از آن‌ها بخواهید که بحث و انتقاد کنند... رهبری دسته جمعی را در حزب رواج و توسعه دهید."

خوب این‌ها همان مطالب ۴ نامهٔ گذشته است منتها به زبان دیگر. لابد چنین توصیه‌هایی به این خاطر شده که رفیق وکیلی از فقدان آن‌ها رنج می‌برده است. جالب ترین و درعین‌حال مزورانه‌ترین بخش مقالهٔ مردم آن‌جا است که می‌خواهد به خواننده تفهیم شود که گویا همسر وکیلی نمی‌دانسته است این آخرین نامه خطاب به کیست وگرنه لابد منتشرنمی‌کرده است:

"آخرین نامهٔ رفیق‌شهید جعفروکیلی، چنان که خوانندهٔ در زیر می‌بیند، خطاب به "حسین عزیز" است، و حال آن که ناشر کوشیده است "مجموعه نامه‌ها" را علیه "مجموع" رهبری حزب و البته علیه رهبری کنونی آن جلوه دهد. بی‌آن‌که، از بخت بد، گمان برده باشد که این "حسین عزیز" رفیق نورالدین کیانوری دبیر اول کمیتهٔ مرکزی حزب تودهٔ ایران است."! (مردم، شمارهٔ ۲۴۱)

می‌گذریم از این که کدام سند مطلب بالا را تأیید می‌کند. آیا می‌توان چنین ادعایی را ثابت کرد؟ آیا از چنین نام‌مستعاری برای رفیق‌کیانوری در مأخذ دیگری هم استفاده شده است؟ اما سرهم‌بندی کن مقالهٔ روزنامه، "گاف" خیلی بزرگی کرده است. چون نامهٔ چهارم رفیق وکیلی

(c) ketabton.com: The Digital Library

به خوبی نشان می‌دهد که همسر وی نه تنها رفیق حسین را می‌شناخته بلکه با وی در ارتباط نیز بوده است:

"من در بازجویی خود پس از کسب اطلاع از کوپل منزل بلوریان که دستگیر شده است و با توافق تنها مختاری و محقق آدرس منزل یك رفیق غیرنظامی که تخلیه شده بود داده‌ام. تو بدان گفتن آدرس منزل تخلیه شده باعث لورفتن رفیق شد ولی در مقابل از زیان بزرگی جلوگیری کرد.

رونوشت برنامهٔ واصله از ف. را برای حسین بفرست. نامهٔ قبلی (۲۱ صفحه رسید؟) در آن این‌طور تصحیح کن. پس از خبری که راجع به عدم دستگیری تو می‌شنوم...

آخرین مقاله‌ای که نوشتم مربوط به خود آموزی بود که، حسین نوشته بود چند روز دیگر در نشریهٔ تعلیماتی چاپ می‌شود... و"

(نامه‌ها از زندان، نامهٔ چهارم، صفحه ۲۷)

مثل روز روشن است که همسر رفیق شهید وکیلی، هم حسین را خوب می‌شناخته هم ف. را. وگرنه چه‌طور ممکن بوده است که وظیفهٔ تحویل رونوشت برنامهٔ واصله از ف. برای حسین را رفیق شهید مان به زنش واگذار کند. بنابراین، همسر وکیلی بدون غرض‌ورزی و با شناخت کامل رفیق حسین، نامه‌ها را منتشر کرده است. چیزی که هست در این مورد هم طبق سنت معمول، رهبران به جای توجه، به لجن پراکنی پرداخته‌اند.

امید وارم ننویسند این حسین آن حسین نیست. در ارتباطات کمیتهٔ مرکزی نمی‌توان از یك نام مستعار برای دو نفر در زمانی واحد استفاده کرد. و تازه از همهٔ این ها گذشته چه کوششی این رفیق حسین (هر که هست) برای انجام وصایای رفیق شهید وکیلی به کار برده است. آیا با جاسوسان و خیانت کاران در درون حزب مبارزه کرده اید؟ نمونهٔ شهریاری و همدستانش در بالا ترنشان داد که خیر. آیا کنترل از پائین را توسعه داده اید، تحکیم کرده اید، میدان داده اید؟ خیر. تودهٔ حزبی هنوز هیچ چیز از کمیتهٔ مرکزی خود نمی‌داند. آیا هرگونه اغراض و منافع خصوصی را تحت الشعاع منافع حزب قرار داده اید؟ ابداً. زد و بند و بست با تمام نیرو در کار است. رفیق ایرج اسکندری به خاطر برخورد شخصی با دبیر کل جدید اصلا منکر این است که حزب ما حزب طراز نوین طبقهٔ کارگر است و از دسته‌بندی‌های درون کمیته مرکزی خبر می‌دهد.

س: به نظر شما حزب توده یك حزب طراز نوین طبقهٔ کارگر است؟

ج: نه. هنوز نه... این یك پدیدهٔ خلق الساعه نیست؛

(c) ketabton.com: The Digital Library

اشتباهاتی از قبیل فراکسیون‌بازی، عدم پیوند تشکیلاتی و ...
وجود دارد. (تهران‌مصور، شمارهٔ ۲۱، جمعه ۲۵ خرداد ۱۳۵۸)

آیا گزارش کار گذشته و برنامهٔ کار آینده را مرتبا در اختیار ارگان‌های پایین قرار می‌دهید و می‌خواهید که بحث و انتقاد کنند؟ خیر. ارگان‌های پائین فقط تراکت می‌چسبانند و درود بر کمیتهٔ مرکزی حزب ما می‌گویند و همین.

رفقا کنگره را تشکیل دهید. در آن عمل‌کرد واقعی و مستند دوران مهاجرت را گزارش کنید. کم‌کاری‌ها را اگر بوده توضیح دهید، به مردم و به تاریخ پاسخ دهید و اگر نقصی بوده و هست بپذیرید و مرتفع کنید. این به اتحاد نیروهای مترقی در مرحلهٔ بحرانی کنونی کمك شایانی خواهد کرد.

(c) ketabton.com: The Digital Library

چنان بود که در اثر عدم تحرك حزب، انقلابیون مشتاق مبارزه بر علیه استبداد سلطنتی و ملهم و شیفتهٔ پیروزی درخشان مارکسیست ها در جهان، با فقر منابع، به الگوبرداری از مبارزات مسلحانه، نظیر خلق ویتنام و کوبا پرداختند. برخی هم الگوی الجزیره و فلسطین را پیش رو قرار دادند. این ها کوله بارشان از تجربه خالی بود. از پشتیبانی بین المللی محروم بودند و لرزان و بی برنامه، اما مؤمن و بی تزلزل راه خونین مبارزه با استبداد را پیش گرفتند. اشتباه و اشتباه محض است اگر بخواهیم آن چنان که امروز مد است برای این رزمندگان، مثل تعزیه "شبیه سازی" کنیم.

"اس. ارها ـ یعنی پدران چریك های فدایی خلق ـ که حرارتشان هم بسیار بسیار بیش تر از این ها بوده با صلح برست لیتوفسك مخالف بودند." (پرسش و پاسخ ۵، صفحهٔ ۳۱)

همه می دانند که گروه بندی های قبل و در سال های اولیه پس از انقلاب اکتبر، منشویك ها، اس ارها، کادت ها و غیره یا به صورت انشعاب، به علت عدم درك روند از درون حزب سوسیال دموکرات روسیه به وجود آمدند یا از نظر طبقاتی مواضع ضد زحمتکشان داشتند. آیا ما می توانیم چنین تحلیلی را مثلا راجع به چریك ها و مجاهدین و نیروهای مبارز پس از کودتای ۲۸ مرداد نیز به کار بریم. نه. چرا نه؟ برای این که اپوزیسیون چپ نمی خواهد حزب را به مشی دیگری بکشاند یا خود جای رهبری حزب ما را بگیرد. آن ها غالبا مدعی هستند که اصولا باید برای پویا کردن راه مارکسیست ها در ایران حزبی به وجود آورد که با تغییر تناسب نیروها در جهان و در ایران تطبیق داشته باشد. آن ها می گویند حزب تودهٔ ایران اصولا حزب مارکسیست، لنینیست ها نیست. اپورتونیست

(c) ketabton.com: The Digital Library

است، رویزیونیستی است، سازش کارش است، قدرت گراست، و ... و ... و ... پس این‌جا نبرد، نبرد جذب نیروها به دنبال یك جهان بینی واحد با دو خط مشی جداگانه است. آن‌ها برای برچسب هایی که به ما می‌زنند دلایلی دارند و ما برای این‌که آن‌ها مارکسیسم را نمی‌فهمند هم دلایلی داریم. ولی به هرحال آن‌ها زائدهٔ ما نیستند. سازمان ها و گروه‌های مستقلی هستند که به شیوهٔ خود برای ایجاد حزب طبقهٔ کارگر تلاش می‌کنند. صاف و پوست کنده، منظورم آن نیروهایی است که در عرصهٔ نبرد ضد استبدادی به وجود آمدند، رشد کردند و اصالت انقلابی خود را، با خون همرزمان خویش به نسبت های مختلف ثابت کرده‌اند. آنچه که قابل ذکر است چریك ها هستند، مجاهدین و گروه پیکار. نه گروهك‌های مائوئیستی، تروتسکیستی، بین‌الملل چهارمی وغیره ... حزب ما، نه تنها در سال‌های اولیهٔ پیدایی چنین نیروهایی، اهمیت پیدایی و رشد آنان را به عنوان عینی‌ترین متحدی که می‌توان با آن‌ها "جبههٔ متحد خلق" را بر علیه استبداد پایه نهاد درك نکرد. بلکه آن‌ها را به چشم "فرزند زن پدر" که ممکن است بعدها ادعای "میراث" کنند نگریست و از آن جا که می‌خواست از آنان عقب نماند سریع و دست و پا شکسته به بازسازی سازمان‌های داخل ایران پرداخت. به دام بختیار کشیده شد. دست به دامن مهرهٔ از حزب اخراج شده‌ای چون شهریاری زد، و آن بلا بر سر حزب ما آمد که ذکر شد. آن‌گاه، وقتی ما نتوانستیم در عرصهٔ عمل، از مبارزان در صحنه، پیش بیفتیم: به لوث کردن، تخطئه، مسخره نمودن و هیچ شمردن آن‌ها پرداختیم و هر روز از روز پیش، بیش‌تر امکانات "جبههٔ متحد ضد استبداد" را ویران نمودیم. اشکال این عدم اتحاد هم بر سر یك مسئلهٔ بسیار کوچك بوده است ما می‌گفتیم لحظهٔ عمل نرسیده، آن‌ها می‌گفتند از این لحظهٔ عمل سال‌ها (یعنی از همان بعد از ظهر ۲۸ مرداد) می‌گذرد وگرنه همان طور که مدعی هستیم ما بعد از ۲۸ مرداد برای ایجاد هسته‌های مبارزهٔ مسلحانه در شمال کوشیدیم و به تصریح زیر بر سر نفی کلی مبارزهٔ مسلحانه نمی‌توانستیم با آن‌ها اختلاف داشته باشیم:

"ما از سال‌ها پیش همواره گفته‌ایم که مانند هر کمونیست انقلابی دیگر، شیوهٔ مبارزه را از پیش نمی‌توانیم معین بکنیم. به نظر ما هر شیوهٔ مبارزه‌ای که متناسب با شرایط لحظه، حالت ضرورت به به خود بگیرد به کاربردن آن درست است. ما هیچ یك از شیوه‌های مبارزه را از پیش رد نمی‌کنیم. حتی ترور انقلابی را به طور قاطع

(c) ketabton.com: The Digital Library

و مطلق رد نمی‌کنیم، زیرا در لحظه یا لحظات معین، می‌توانند سودمند باشند. ما می‌گوئیم باید دید که در هرلحظهٔ معین، کدام شیوه درست ترین شیوه است، و همان را به کار برد. اگرما شیوهٔ مبارزهٔ مسلحانه را رد کرده بودیم، قبل ازبهمن ۱۳۵۷ شعارپیش به سوی تدارك قیام مسلحانهٔ خلق رانمی‌دادیم. (پرسش و پاسخ ۵، صفحهٔ ۲۴)

می‌بینید ماحتی به لحظهٔ عمل معتقدیم. آیا هنگامی‌که سرنوشت انقلابات لحظه‌ای می‌شود، کدام نیرو برنده است. اوکه درهمان لحظه به فکر دفاع می‌افتد یا آن‌که از قبل امکان پیش آمدن چنان لحظه‌ای را داده است. خوب، همین حملهٔ آمریکا و نقشه‌های پی‌آمد آن، یکی ازآن لحظه‌ها بوده است. آیا فکرمی‌کنید اگر موفق می‌شدند که یورش خود را با کمك عناصر داخلی سازمان دهند و فقط ۲۴ ساعت تهران را در قبضه داشتند، با امکانات و شناسایی‌هایی که داشتند در لحظهٔ خودشان این کدام نیرو بود که دست بسته، بع بع کنان، ذبح می‌شد؟ بنابراین، ما درکمان از لحظهٔ عمل، درك تاریخی نیست، درك "راحت طلبانه" است. خیال می‌کنیم اگر ما مثلا در دی ماه ۱۳۵۷ ضرورت مبارزهٔ مسلحانه را درك کرده‌ایم، شق‌القمر است. آن روزها میلیون‌هاجوان بی‌تجربه هم‌درخیابان فریاد می‌زدند "رهبران، رهبران ما را مسلح کنید." و تازه هیچ رهبری نتوانست به درخواستشان جواب بدهد و آن‌ها خودشان درب پادگان‌ها را گشودند. اگر ما در سال‌های ۵۰ لااقل ضرورت تدارك قیام مسلحانه را به این دلیل ساده که پر معلوم بود رژیم شاه جز با نبرد سقوط نخواهد کرد و تاریخ هم نشان داد، تأیید می‌کردیم، هم زمینه‌های فراوان اتحاد را فراهم کرده بودیم و هم به میزان زیاد، تبلیغاتی را که بر محور "پاسیو" بودن ما انجام می‌شد خنثی می‌کردیم و امروز مجبور نبودیم چنین افسوسی بخوریم:

جبههٔ متحد خلق، ۴ یا ۵ سال پیش می‌توانست تشکیل شود و شاید توان آن را نیز می‌یافت که ضربات فوق‌العاده خردکننده‌ای را بر پیکر رژیم وارد آورد. اما از آن‌جا که چنین جبهه‌ای وجود نداشت و نیروها جدا از یکدیگر عمل می‌کردند، هریك از آن‌ها با شکست روبه‌رو می‌شد. مانند سازمان چریك های فدایی خلق و سازمان مجاهدین خلق ایران. نیروی ما نیز به تنهایی کافی نبود و نمی‌توانست این امکان را به ما بدهد تا شیوه‌ای جزآنچه

(c) ketabton.com: The Digital Library

فکر می‌کردیم ، به‌کار بریم . (پرسش‌وپاسخ ۵ ، صفحهٔ ۲۵)

اعتراف صریحی است . ما چون امکان نداشتیم شیوهٔ دیگری را به کار نبردیم . یعنی ضروریات رافدای امکانات کردیم ، مبارزه‌ای نکردیم که امکانات را با اندیشه و نیازانقلابیمان تطبیق دهیم . یعنی فکرمان را به‌قد رامکاناتمان کوتاه و بلند می‌کردیم . خوب این یعنی همان‌چیزی که به مامی‌گویند تسلیم به " پاسیویسم " .

خلاصه رفقا بر سرمان آن آمده است که به گونه‌ای دیگر خودتان اشاره کرده‌اید :

" ... در تاریخ جنبش خلق‌ها ، نمونه‌هایی هست که کمونیست ها این کار را نکرده‌اند و به همین‌سبب برای یك دوران طولانی ، مثلا بیست یا سی‌سال از جبهه کنار افتاده‌اند : یکی از این نمونه‌ها در الجزایراتفاق افتاد . در کشورهای دیگرنیزچنین‌نمونه‌هایی دیده شده است . " (پرسش‌و پاسخ ۶ ، صفحهٔ ۶)

ما به شکلی دیگر از خلق جدا شده‌ایم . ولی قضیه همان است . نتوانستیم به موقع در مبارزهٔ مسلحانهٔ خلق شرکت کنیم . اگرمی‌توانستیم امروز سال‌ها بود که جبههٔ متحد خلق تشکیل شده بود و اینك به طور قطع هژمونی مبارزهٔ ضد امپریالیستی و ضد استثماری به دست این جبهه بود و نیروهای مترقی ما این‌همه برای یافتن یك روزنهٔ امکانات تقلا نمی‌کردند و عجیب این است که هنوز این راه را ادامه می‌دهیم‌وبرخوردمان " ملالغتی " است :

" ... سازمان چریك های فدایی خلق خود رامارکسیست ومعتقد به انترناسیونالیسم پرولتری می‌داند . اما در اعتقادخود چپ و راست و کج و کوله است ! در عمل انترناسیونالیسم را زیر پا می‌گذارد ، زیرا اصلا ماهیت آن را درك نمی‌کند . تنها ادعاست . این سازمان ، خود را دارای ایدئولوژی طبقهٔ کارگرنیز می‌داند . اما نمی‌تواند این ایدئولوژی را که در حرف می‌بیند ، پیاده کند و بر شرایط تطبیق دهد . (پرسش وپاسخ ۸ ، صفحهٔ ۳۴)

متأسفانه از ما اسناد بسیاری به جا مانده است که از سرکوب و شکست نیروهای غیرخودمان در نبرد برعلیه شاه‌راضی بوده‌ایم و شادی‌کرده‌ایم . ای کاش اگر کنگره تحقیق کرد به این نتیجه نرسد که مادر این سرکوب ، نقش‌هایی‌نیزبازی کرده‌ایم . چون مسئولیت بسیارسنگینی‌برد وشمان خواهد افتاد . اینك سؤال مشخص‌این است : در آن زمان چه‌لزومی داشت محك

(c) ketabton.com: The Digital Library

را برداریم و عیار مارکسیستی تک تک این مبارزان را بسنجیم؟ آیا برای به وجود آوردن "جبههٔ متحد خلق" امروز مگر چنین کاری می‌کنیم؟ آیا واقعا ممکن نبود بیرون از مباحثات بی‌ثمر "عمر و زیدی" و "مکتب خانه‌ای" گرد برنامهٔ مشترک مبارزه با شاه، متحدا می‌جنگیدیم. آیا مگر سازمان‌های سیاسی در آنگولا بر علیه استعمار پرتقال چه کردند؟ مگر هوشی‌مین یا کاسترو چه کرد؟ خود شما که از روند مبارزه در اتیوپی باخبر بودید. نمی‌توان برای این بخش مطلب، از نشریات قبل از انقلاب نمونه نیاورد:

"... چهارمین شاخهٔ نیروهای ضد استبداد را طیف وسیع نیروهای چپ غیرتوده‌ای تشکیل می‌دهد. این نیروها که بسیار ناهمگون و از هدف ها و روش‌های گوناگون در مبارزه پیروی می‌کنند، به طور کلی هوادار دگرگونی‌های بنیادی در جامعهٔ ایران و ساختمان نوعی از "سوسیالیسم" هستند. البته مفهوم "سوسیالیسم" برای گروه‌ها و گروهک های این طیف بسیار ناهمگون است. این شاخه، سازمان مجاهدین خلق، چریک های فدایی خلق، گروهک هایی که خود را سوسیالیست می‌نامند و بخشی از دانشجویان و روشنفکران جوان را که هنوز راه و شیوهٔ مخفی را برنگزیده‌اند ولی خود را هوادار سوسیالیسم می‌دانند، در بر می‌گیرد ...

... باید گفت که در میان گروه‌های گوناگون این شاخه، "سازمان مجاهدین خلق"، و "سازمان چریک های فدایی خلق"، در سال‌های اوج شیوه‌های ترور فردی توانستند سازمان‌های مخفی فشرده‌ای به وجود آورند، که در سال‌های اخیر به علت اختلاف نظر و نا به سامانی‌های فکری در درون سازمان و ضربه‌های سنگینی که ساواک با استفاده از نقاط ضعفشان بر آن‌ها وارد آورد، بسیار محدود شده است." (دنیا، شماره ۳، سال ۱۳۵۷)

ملاحظه کنید این نقطه‌نظر ماست در کمتر از ۷ ماه مانده به انقلاب بهمن ۱۳۵۷ دربارهٔ سازمان‌هایی که امروز آن‌ها را نیروی راستین انقلاب می‌دانیم. آیا تضاد عمده در زمان تسلط استبداد محمدرضایی، تضاد درک "سوسیالیسم" بوده است. اگر امروز ما دستمان را توی مشت هر از راه رسیده‌ای می‌گذاریم مگر بهانه‌مان اتحاد برای جهت عمدهٔ مبارزه یعنی مبارزهٔ ضد امپریالیستی نیست؟ در اصل مقالهٔ فوق، مردم شرکت کننده در صف انقلاب ضد استبدادی که در خرداد ماه سال ۵۷ دیگر به کلی از

(c) ketabton.com: The Digital Library

مرزنطفه‌بندی گذشته بودند به ۴ گروه تقسیم‌شده‌اند که آخرین [illegible] محدودترین و دریك کلمه قاراشمیش ترینشان همین‌گروه‌هایی هستند که "هوادار دگرگونی‌های بنیادی در جامعهٔ ایران و ساختمان نوعی از سوسیالیسم" هستند.

خود همین مقاله، چنان‌که در جای خود در همین جزوه به‌آن‌خواهیم پرداخت، نشان می‌دهد که چه اندازه ارزیابی‌ما از کل شکل‌گیری انقلاب ضد استبدادی در کشورمان ناصحیح بوده است. پس‌چه طورانتظارداریم چند جوان که با سرمایهٔ‌جان خود اجبارا، چون پایگاه دیگری نیست و آن‌ها با درك خود احساس می‌کنند که بایستی برعلیه زور و چپاول‌جنگید، به میدان آمده‌اند، مو به مو احکام مارکسیسم را با فقدان ماتریال‌لازم‌برای آموزش، در عمل پیاده کنند. آخر رفقا، مابزرگ ترین حزب مارکسیستی‌کشور، با این‌همه ادعای دهان‌پرکن هنوز قیقاج می‌رویم. اگرامروزمامی‌نویسیم:

"به این ترتیب ما معتقدیم که در شرایط کنونی این نیروها درعمل نزدیك ترین متحدین حزب تودهٔ ایران هستند. درمیان این سازمان‌ها، سازمان مجاهدین خلق و گروه‌های نزدیك به آن در یك سو و حزب جمهوری اسلامی از سوی دیگر قرار گرفته‌اند.

به نظر حزب ما هویت سیاسی و اجتماعی گروه اول نظیر سازمان مجاهدین خلق و گروه‌ها و سازمان‌های نزدیك به آن مشخص است... می‌توان به طور کلی آن‌ها را در جبههٔ‌مشخص ضد امپریالیستی باسمتگیری‌قاطعانه علیه‌امپریالیسم‌آمریکا، صهیونیسم، جبههٔ مشخص علیه بازماندگان رژیم سرنگون‌شده، جبههٔ‌مشخص برای به دست آوردن و تأمین‌آزادی‌های دموکراتیك و بالاخره جبههٔ‌مشخصی درجهت دفاع از منافع و خواست های‌خلق های زحمتکش...

دراین طیف از یك سو مبارزان راستین انقلابی که صرف نظر از اشتباهاتشان، صمیمانه خواستار تغییرات بنیادی انقلابی در جامعهٔ ایران است، مانند سازمان چریك های‌فدایی‌خلق، جای گرفته‌اند." (پرسش و پاسخ ۱، صفحهٔ ۵و۶)

خوب آیا این کشف و شهود دربارهٔ این سازمان‌ها را ما پس‌ازانقلاب کرده‌ایم، یا قبل از انقلاب نیز قادر به تشخیص این همه نقاط مثبت (سمتگیری‌های قاطعانه بر ضد امپریالیسم آمریکا، علیه بازماندگان رژیم سرنگون شده، برای به دست آوردن و تأمین آزادی‌ها، تغییرات بنیادی

(c) ketabton.com: The Digital Library

در جامعهٔ ایران و ...) در این گروه‌ها و سازمان‌ها بوده‌ایم. اگر قبل از انقلاب چنین درکی نداشته‌ایم، پس صرفا ادعا می‌کنیم که مارکسیست هستیم ولی اگر قبلا نیز چنین ماهیتی را در این نیروهای انقلابی کشف کرده بودیم آیا برای اتحاد عملی با آنان فقط حزب جمهوری اسلامی را به عنوان محلل کم داشته‌ایم؟ آن هم حزبی که همان‌جا چنین ارزیابی‌اش می‌کنیم:

"... ولی بررسی ترکیب رهبری و سیاست حزب نشان می‌دهد که در این حزب هنوز یکپارچگی سیاسی ـ ایدئولوژیك ـ اجتماعی به وجود نیامده و بیش‌تر درصدد جمع کردن هرچه بیش‌تر هواداران است. به همین‌جهت هم در بسیاری از موارد در سیاست این حزب نسبت به همهٔ مسائل اجتماعی ـ اقتصادی ـ امنیتی، سیاست داخلی، سیاست خارجی، حقوق مردم، سمتگیری‌هایی که با محتوی اصیل انقلاب ایران در تناقض جدی قرار می‌گیرد، حکم فرماست." (پرسش و پاسخ ۱، صفحهٔ ۵ و ۶)

یعنی ۱۸۰ درجه با نیروهای راستین انقلاب متفاوت و هنوز "نزدیك‌ترین متحد حزب تودهٔ ایران".

چنین بوده است شیوهٔ برخورد ما با انقلابی‌ترین نیروهای برخاسته از بطن مردم که به هیچ روی تمایلی نداشته‌اند که به سازمان سازی و "جانشینی" کسی بپردازند و اگر روند مبارزات چنین چیزی را پیش‌آورد، آن نیاز به عمل ناگزیری است که هر پویندهٔ پرجوششی را به هر آب وآتشی می‌اندازد. من اطمینان دارم تك تك این مبارزان از صمیم قلب آرزو می‌داشتند که حزب توده، همان حزب مورد اعتماد زحمتکشان که تا روز ۲۷ مرداد ۳۲ بود (صرف نظر از پاره‌ای اشتباهات که برای هرحزبی ممکن است؟) باقی می‌ماند و آن‌ها چون سربازی در صف متحدش می‌جنگیدند. این آرزو شاید هنوز هم در گوشهٔ خیالشان جا خوش کرده باشد. دشمنان بالفطرهٔ هیچ حزبی چنین صادقانه اعتراف نمی‌کنند که:

الف ـ حزب توده دارای یك گذشتهٔ شناخته شده است. این گذشته برای او در چند زمینه امتیازاتی دربردارد:

حزب توده مورد پذیرش ده‌ها حزب کمونیست در جهان است و با آن‌ها رابطهٔ بین‌المللی دارد. در رأس این حزب، حزب کمونیست شوروی قرار دارد...

ب ـ جنبش کارگری که طی یك مدت نسبتا طولانی تحت رهبری

(c) ketabton.com: The Digital Library

این حزب قرار داشته باعث شده که در ذهن کارگران قدیمی آگاه و توسط آن‌ها در سطح محدودی از کارگران جوان این حزب معروفیت داشته باشد ... (از مقالهٔ منتشرشده در اروپا، در مجلهٔ ۱۹ بهمن تحت عنوان دربارهٔ حزب طبقهٔ کارگر ایران)

حزب ما باید اسناد نخستین ارتباطات چریک ها و سایر اپوزیسیون‌ها را با مرکزیت حزب و علل واقعی عدم پیوند آن‌ها را با حزب به طور مشخص منتشر کند تا روشن شود درحالی که ماعینا می‌دیدیم که بعضی استنباطات غلط چریک ها از احکام مارکسیسم رو به تصحیح است و چنین می‌نوشتیم:

"در فاصلهٔ زمانی میان آن پیام و این پیام خبرهای تازهٔ زیادی به ما رسیده است که گویای این واقعیت است که در درون آن گروه‌های مبارز مارکسیست ـ لنینیست ایران که راهی جز راه حزب ما برگزیده بودند و بسیاری از آن‌ها در درك راستین مارکسیسم ـ لنینیسم در شرایط دوران ما، در ارزیابی نیروهای واقعی مبارز علیه امپریالیسم و ارتجاع، دربارهٔ دوستان و دشمنان جنبش انقلابی ایران در صحنهٔ سیاست جهانی، در برگزیدن شیوه‌های مناسب مبارزه برای پیشرفت به سوی اولین هدف همگانی نیروهای ملی و مترقی (یعنی سرنگون‌کردن رژیم سیاه ارتجاعی کنونی) دچار سردرگمی جدی بوده و در مواردی به گمراهی افتاده بودند، یك روند تجدید اندیشه درحال گسترش است." (دنیا شماره ۵، سال ۱۳۵۳، صفحهٔ ۲)

پس چه شد که همهٔ این نشانه‌های مثبت نادیده گرفته شد؟

ما بارها به این روند تصحیح که اوج آن به نظر من در اسناد نخستین پلنوم آن‌ها که به طور غیررسمی منتشرشده به چشم می‌خورد اعتراف کرده‌ایم. موضع گیری آن‌ها در اسناد پلنوم از جانب حزب تحسین شد و انشعاب اخیر نیز نشان داد سازمان چریك های فدایی خلق مثل هر سازمان و حزب و فرد انقلابی راستین دیگر به محض تشخیص واقعیت، راه خود را عوض کرده‌اند. اما ما هرگز نتوانستیم خود را با این روند در داخل سازمان چریك های فدایی خلق تطبیق دهیم، به یاریشان بشتابیم و در جهت تعمیق جنبش کمونیستی ایران واقع بین باشیم. ما دقیقا منتظرروزی هستیم که این دوستان مبارز و انقلابی به پای حزب بیفتند، طلب بخشش کنند و به طور رسمی مثل فرزندی که از پدرش عذر می‌خواهد، بگویند: ای

(c) ketabton.com: The Digital Library

قهرمانان کهن‌سال و ای اندیشه‌های روشن مارکسیستی، از سر لطف و مرحمت کودکی‌های ما را ببخشید و به کانون گرم خانوادگی حزب توده‌ء ایران بپذیرید: اگر منکر هستید این هم نشانه‌اش:

"البته این را هم بگویم که خوشبختانه سه روز پیش، دانشجویان پیشگام راه افتادند و پس از مدتی تأخیر سرانجام پشتیبانی خود را از جریان مبارزه‌ء ضد امپریالیستی اعلام کردند. این قابل تحسین است، اما نه خیلی زیاد. زیرا به کسانی که این قدر دیر کرده‌اند، باید یك پشت دستی کوچولو هم زد که کار غلطی کرده‌اید! با وجود این ما خیلی خوشحالیم که بالاخره زندگی به این جوانان درسی آموخت و به آن‌ها نشان داد که داشتند در دام اشتباه بزرگی می‌افتادند."

چنین است که این برخورد های ناصحیح و "نرونی" موجب می‌شود که گرچه روند تصحیح چریك ها به سوی درك صحیح از مارکسیسم روزافزون است ولی هرچه این تصحیح موضع عمیق‌تر می‌گردد فاصله‌ء آن‌ها از حزب توده هم بیش‌تر می‌شود.

کنگره می‌تواند با دست یابی به اسناد بیش‌تر، این مسئله را روشن سازد که کمیته‌ء مرکزی حزب ما، چه میزان در به وجود آوردن اپوزیسیون‌های مختلف در جنبش کمونیستی میهن ما که تا سال ۱۳۴۵ یکپارچه بود، مقصر است. و نقش چنین نظریه پردازانی در پراکندگی نیروهای مترقی وسپرده شدن هژمونی مبارزه به دست خورده بورژوازی تا چه حد بوده است:

"ما با پاره‌ای از این گرایش‌های گوناگون که دارای رنگ‌ها و جهان بینی‌های مختلف هستند و در زیر پرچم اسلام شدیدا با جهان بینی مارکسیسم مخالفند، نقاط مشترك بیش‌تری داریم تا با بسیاری از نیروهایی که معتقد به مارکسیسم هستند ودارای جهان‌بینی سوسیالیسم علمی. زیرا آن نیروهای اسلامی که زیرپرچم اسلام هستند، ازلحاظ اجتماعی، طبقاتی وملی درمواضعی به مراتب نزدیك تروقاطع تربه ماقرار دارند." (پرسش وپاسخ ۲، صفحه‌ء ۲۹)

کنگره الزاما باید پاسخ این سؤال را بیابد:

چه توضیح مارکسیستی برای مشی ما در ده ساله‌ء قبل از انقلاب وجود دارد؟ به چه علت ما به عوض تقویت نبرد ضد استبدادی بر علیه شاه به تضعیف سازمان‌های مبارز در داخل کشور که در نهایت به سود استبداد بود، پرداختیم؟

(c) ketabton.com: The Digital Library

"اکنون می‌توان به طورخیلی خام در جنبش ضد استبدادی ایران چهار شاخه و چهار جریان را از هم تشخیص داد. البته این شاخه‌ها همگون نیستند، در درون برخی از آن‌ها گروه‌بندی های مختلف با سمت گیری‌های گوناگون دیده می‌شود.

شاخهٔ اول را نیروهای توده‌ای یعنی اعضا و هواداران حزب توده، حزب طبقهٔ کارگر ایران تشکیل می‌دهند. در این شاخه گرچه هنوز به هم پیوستگی سازمانی مراحل اولیهٔ خود را می‌پیماید در زمینهٔ برگزینی هدف ها، راه‌ها و شیوه‌های مبارزه روشنی و یگانگی موجود است. برنامهٔ حزب تودهٔ ایران که به مسائل مطرح در جامعهٔ کنونی ایران به طور مشخص پاسخ می‌گوید مورد پذیرش است. این شاخه به طور عمده در میان زحمتکشان و به ویژه در میان کارگران و بخش قابل توجهی از روشنفکران نفوذ دارد و این نفوذ با سرعت چشم گیری که حتی دشمنان و رقیبان حزب، (منظور از رقیب چه کسی است؟) مجبور به اعتراف آن هستند، در حال گسترش است...

شاخهٔ دوم جبههٔ نیروهای ضد استبداد آن نیروهایی را در بر می‌گیرد که زیر پرچم اسلام در میدان نبرد علیه رژیم خودکامهٔ شاه، علیه غارتگری بی‌بند و بار رژیم، علیه تسلط امپریالیسم بر تمامی حیات اقتصادی و سیاسی و نظامی کشور و غارت منافع ملی ما گام نهاده‌اند... این شاخه که پیرو تعالیم اسلام است و در مبارزه برای برانداختن رژیم استبدادی شاه پیگیرانه مبارزه می‌کند برنامهٔ سیاسی و اجتماعی روشنی ندارد و برای مسائل

(c) ketabton.com: The Digital Library

عمدهٔ کنونی و آیندهٔ جامعهٔ ایران مجهز به پاسخهای مشخص و یگانه‌ای نیست.

نقطهٔ ضعف مهم دیگر این شاخه موضع گیری و پیش داوری‌های نادرست و ناسالمی است که در میان بسیاری از پیشروان آن نسبت به جنبش توده‌ای ریشه‌دوانده و مانع بزرگی برسرراه به هم پیوستگی و رشد نیروهای ضد استبداد به وجود می‌آورد.

حزب تودهٔ ایران از آن جاکه به اهمیت تاریخی این به هم پیوستگی اعتقاد دارد، علی‌رغم هرگونه ستیز و مخالفتی که از طرف مبارزان مسلمان نسبت به حزب ما و جنبش توده‌ای به عمل آید، دست یگانگی و اتحاد را همواره به سوی آن‌ها دراز کرده و خواهد کرد.

شاخهٔ سوم از جنبش ضد استبدادی راگروه‌های سیاسی دموکرات و ملی و بخشی از تولید کنندگان متوسط می‌باشد... این شاخه از اسم و رسم و هوادارانی برخوردار است ولی هنوز سازمان نیافته و برنامهٔ روشنی برای دگرگونی‌های اجتماعی و سیاسی به پیش نیاورده است...

حزب تودهٔ ایران درمورد این شاخه از جنبش ضد استبدادی کشور، همان نظری را دنبال می‌کند که در مورد نیروهای مبارز مسلمان داشته و دارد. حزب تودهٔ ایران برآن است که آنچه ما را ازاین نیروهای دموکرات و ملی جدا می‌سازد به مراتب کم‌تر از آن چیزی است که در مرحلهٔ کنونی و تا دورانی دراز در راه تکامل آیندهٔ جامعهٔ ایران ما را متحد می‌سازد.

چهارمین شاخهٔ نیروهای ضد استبداد راطیف وسیع نیروهای چپ غیر توده‌ای تشکیل می‌دهد... این شاخه، سازمان‌های مجاهدین خلق، چریك های فدایی خلق، گروهك هایی که خود را سوسیالیست می‌نامند، و بخشی از دانشجویان و روشنفکران جوان را که هنوز راه و شیوهٔ مشخصی را برنگزیده‌اند ولی خود راهوادار سوسیالیزم می‌دانند، دربرمی‌گیرد...

حزب تودهٔ ایران برآن است که این نیروها صرف نظر از همهٔ اختلاف نظرهایی که با ما دارند در صورتی که نقش به سزایی دربه‌هم‌پیوستگی همهٔ نیروهای ضد استبداد بازی کنند." (دنیا شمارهٔ ۳، خرداد ماه ۱۳۵۷)

این فشرده‌ای است از مقالهٔ "جنبش ضد استبدادی ایران هر روز

(c) ketabton.com: The Digital Library

دامنه دار تر می‌شود " نوشتهٔ رفیق کیانوری در ۷ بهمن ماه ۱۳۵۷ . آیا چه شد که پس از پیروزی انقلاب ، ما یعنی نیرویی که " به سرعت چشم گیر نفوذ آن حتی دشمنان و رقیبان حزب اعتراف دارند" و شاخهٔ اول مبارزهٔ ضد استبدادی را تشکیل می‌دهیم و دارای برنامهٔ عمل هستیم همهٔ امتیازات را به نیرویی " که برای مسائل عمدهٔ کنونی و آیندهٔ جامعهٔ ایران مجهز به پاسخ‌های مشخص و یگانه‌ای نیست" واگذار می‌کنیم ؟

مقداری ازعلل این تسلیم و واگذاری را در بخش قبل بررسی کردیم : " رقیب " دیدن نیروهای مترقی درون جنبش ، بی اهمیت دانستن این نیروها و انتخاب مشی اتحاد با خرده بورژوازی و بورژوا لیبرال . در مقالهٔ فوق ، آن جا که بخش سوم نیروهای درون جنبش ضد استبدادی را بررسی می‌کنیم ، صریحا خواستار اتحاد با آن‌ها " تا دوران دراز در راه تکامل آیندهٔ جامعه هستیم .

سمتگیری ما پس از پیروزی جنبش ضد استبداد ، مملو است از ندانم کاری ، ارزیابی غلط و انفعال رهبران حزب ما ، درست مثل این که ۲۵ سال دوران تسلط استبداد ، خواب پریشانی است که دیده‌اند و درست مثل این که در طول این مدت ، هیچ نوع دگرگونی در نیروهای داخلی و یا تناسب نیروهای جهانی انجام نگرفته ، پشیمان و منفعل ازعدم همکاری با دولت دکتر مصدق (!!!) از فردای روز پیروزی در بهمن ماه ۱۳۵۷ ، تصمیم مطلق و دربست به حمایت از نیروهای مسلط شدهٔ پس از انقلاب می‌گیرند و بدین ترتیب خود را با کلیهٔ نیروهای مترقی رو در رو می‌سازند . در وضع فعلی کاملا" به جاست که ما را " توده‌ای های شرمگین " بخوانند . ظاهرا" دلیلش این است که می‌خواهیم به اصطلاح اشتباه خود را در فاصلهٔ سال های ۱۳۳۰ ـ ۱۳۳۱ در عدم حمایت از دولت دکتر مصدق، اینك جبران کنیم . طبیعی است که در شرایط فعلی ما باید با نیروهای مترقی مذهبی و خورده بورژوازی انقلابی و هواداران خط امام خمینی متحد باشیم و بی دریغ از مبارزات ضد امپریالیستی آن ها حمایت کرده و در آن شریك شویم . ولی این حمایت نمی‌تواند کورکورانه بوده و ما را به صورت دنباله و زائدهٔ آن ها درآورد. این جا روش ما روش کسانی است که لنین به آن ها " مارکسیست های مجاز " می‌گفت روش درنیفتادن با هیچ " شاخ گاوی " است . ما

(c) ketabton.com: The Digital Library

همه را برای خودمان نگه می‌داریم . به وقت خود [illegible] می‌کنیم . مدنی را شخصیت انقلابی که در خوزستان در مقابل ضد انقلاب " قاطعانه ایستاده " است می‌شناسانیم . بازرگان را شخصیتی " صمیمی و روراست " معرفی می‌کنیم و همین طور درباره‌ٔ بنی صدر ، حزب جمهوری اسلامی و دیگران ... البته همین که یك موج مخالفت عمومی برعلیه هر یك از این ها به حرکت درآمد ، آن وقت ما هم همراه دیگران " نغمه سرایی " می‌کنیم . و برعکس آن هم صادق است .

سرنوشت یك حزب ، گاه با سخن پراکنی هایش چه گونه منطبق می‌شود :

" بدون یك تحلیل علمی از واقعیت جامعه و شرایط عینی داخلی و خارجی مبارزه‌ٔ انقلابی ، اقدامات و تدابیری که سازمان سیاسی طبقه‌ٔ کارگر باید ضمن فعالیت مستمر خود برای پیروزی انقلاب اجتماعی درنظر گیرد صورت گسیخته ، ناگهانی ، ارتجالی و رویدادی به خود می‌گیرد و ناگزیر موجب آن می‌شود که سازمان سیاسی طبقه‌ٔ کارگر خصلت پیشاهنگ طبقه را از دست بدهد و به صورت گروهی درآید که به جای پیش‌بینی حوادث وراه‌گشایی در پیشاپیش توده‌ها ، خود مقهور رویدادها ، تصادفات و یا ماجراها گردد . " (دنیا شماره‌ٔ ۱ ، سال ۵۲)

از یك توده‌ای بپرسید : نظرش راجع به مصدق چیست؟ آیا او را یك دموکرات میهن پرست ضد امپریالیست می‌داند یا یك بورژوای لیبرال که هوادار امپریالیسم آمریکا بود ؟ در پاسخ شما درخواهد ماند . چراکه از مجموع انتشارات حزب برداشت مشخصی از مصدق ناممکن است . این ، جز سیاست فریب توده‌ها و سیاست گذراندن امر امروز نیست . چنین ویژگی هایی گاه دیگر فراخور عقل سلیم نیست :

س : توازن نیروها در سطح رهبری انقلاب ، درحال حاضر به چه صورت و در کدام جهت به پیش می‌رود ؟

ج : رفقا بحث ما قرار بود درباره‌ٔ سیاست حزب توده‌ٔ ایران باشد . این جلسه ، جلسه‌ٔ بحث و انتقاد است نه جلسه‌ٔ بحث درباره‌ٔ مسائل سیاسی ایران(!!!) مسائلی از قبیل تغییر ماهیت نیروها بین دولت وامام ؛ به حزب توده‌ٔ ایران مربوط نیست(!!!) .
(پرسش و پاسخ ۱ ، صفحه‌ٔ ۲۶)

(c) ketabton.com: The Digital Library

از این واضح تر می‌خواهید؟ تشخیص، توضیح و موضع گیری در مقابل دگرگونی‌های مربوط به رهبری در انقلاب چون جزو مسائل سیاسی ایران است، جزو سیاست حزب تودهٔ ایران نیست! ... اوج ندانم‌کاری آن‌جاست که فقط چند صفحهٔ بعد دربارهٔ گرایش‌های درون رهبری انقلاب چنین می‌نویسیم:

"از این دو گرایش ــ دربارهٔ گرایش حزب تودهٔ ایران و نیروهای چپ صحبت نمی‌کنم ــ منظورم نیروهای حاکم است. یکی گرایش قاطع‌تر، یعنی سیاست و راه امام خمینی است. و دیگری گرایش بورژوازی لیبرال است که بخش مهمی از روحانیون بزرگ درجهٔ اول و روحانیون متوسط و میانه از آن پشتیبانی می‌کنند. گرایش اخیر، دربرابر امپریالیسم و ارتجاع، خصلت سازشکارانه‌ای دارد. دولت را در مجموع خود، نمی‌توان نمایندهٔ یکی از دو گرایش دانست، زیرا معجونی است درمیان آن دو. درعین‌حال که بسیاری از عناصر تشکیل‌دهندهٔ دولت، شخصا به گرایش دوم، یعنی گرایش سازشکارانه تعلق دارند، تأثیر نیرومند گرایش اول ــ گرایش خط امام خمینی ــ به عنوان مرکز اعمال قدرت حاکم، دولت را به انجام اقداماتی ناگزیر می‌سازد که محتوی دیگری غیر از آنچه بورژوازی لیبرال می‌خواهد در خود دارد. (پرسش و پاسخ ۱، صفحهٔ ۳۷)

و چنین نتیجه می‌گیریم:

"به این ترتیب، قضاوت ما این است که علی‌رغم تمام دشواری‌های ناشی از ناپی‌گیری، عدم قاطعیت، ناتوانی و وابستگی‌های طبقاتی اعضای دولت، به‌طور کلی باید از جریانی که اکنون حکومت می‌کند، در جهت حل عمده‌ترین مسائل روز جنبش، پشتیبانی کنیم. (پرسش‌وپاسخ ۱، صفحهٔ ۳۸)

این یعنی سردرگمی کامل، ابتدا توازن نیروها در سطح رهبری انقلاب اصولا به حزب تودهٔ ایران مربوط نیست. بعد به تشریح کامل صف‌بندی و گرایش‌های درون رهبری انقلاب حتی در خطوط فرعی می‌پردازیم وسپس نتیجه می‌گیریم که باید از ناپی‌گیرترین و ناتوان‌ترین جناح درون رهبری، درجهت حل عمده‌ترین مسائل روز جنبش، پشتیبانی کنیم. حال این تاکتیک ما چه مسئله‌ای را از جنبش حل می‌کند، به گردانندهٔ جلسهٔ پرسش‌وپاسخ مربوط نیست. و یا:

(c) ketabton.com: The Digital Library

س: ماهیت حزب جمهوری اسلامی و دکتر بهشتی را چه گونه ارزیابی می‌کنید؟

ج: رفقا! من یك بار دیگر گفته‌ام که نظر حزب را در مورد شخصیت های حاکمه نخواهید... من یك بار دیگر هم توضیح داده‌ام که شخصیت های سیاسی، آدم‌های ساده‌ای نیستند که بتوان به آسانی آن‌ها را شناخت(!!!). (پرسش و پاسخ ۴، صفحهٔ ۳۵)

صریح و بی‌پرده و رسواکننده است. وحشت از لابه‌لای کلمات این پاسخ به چشم می‌خورد. وحشت از این‌که مبادا پای ما به اظهارنظر در بارهٔ آدم‌ها و سازمان‌های قدرتمند کنونی کشیده شود. صاف و ساده در پاسخ این سؤال‌که ماهیت طبقاتی حزب جمهوری اسلامی چیست؟ می‌گوئیم:

"به این ترتیب، باید بگویم که بهتر است رفقا جواب این سؤال‌ها را از ما نخواهند." (پرسش و پاسخ ۸، صفحهٔ ۳۵)

چرا چنین عمل می‌کنیم؟ واضح است سیاست ما در این چنین اظهار نظرهایی آبشخور دارد:

"سکوت می‌تواند دلایل گوناگونی داشته باشد. می‌تواند به این دلیل باشد که مطرح کردن نابه‌جای پاره‌ای مسائل به جهات دیگری که امروز عمده‌تر و برای تغییر بنیادی جامعه در شرایط کنونی تعیین کننده هستند، زیان برساند. شما اگر تاریخ را بررسی کنید، خواهید دید که این تاکتیك ـ تاکتیك سکوت ـ با اهمیت بسیار تعیین‌کننده و به اشکال گوناگون خود، دنبال شده است. (پرسش و پاسخ ۱، صفحهٔ ۳۳)

ما تاریخ معاصر، به خصوص آن‌جا که با مرحلهٔ پس از انقلاب ما تشابه دارد جست و جو کردیم و هیچ نشانه‌ای از تاکتیك سکوت ندیدیم ولی به چنین اظهارنظرهایی فراوان برخوردیم.

"خیر، برای مبارزهٔ واقعی برضد سلطنت تزاری، برای تأمین واقعی آزادی، که فقط در گفتار و فقط منحصر به وعده و شیرین زبانی‌های میلیوکف و کرنسکی نباشد، دولت جدید باید از کارگران پشتیبانی کند نه کارگران از دولت جدید! زیرا یگانه تضمین آزادی و نابودی قطعی تزاریسم تسلیح پرولتاریا و تقویت، بسط و توسعهٔ نقش، اهمیت و نیروی شورای نمایندگان کارگران است.

مابقی ـ همه عبارت پردازی و دروغ و خودفریبی سیاست بازان اردوگاه لیبرال و رادیکال و نیرنگ شیادانه است.

(c) ketabton.com: The Digital Library

به تسلیح کارگران کمك کنید و یا لااقل مانع این عمل نشوید ــ در این صورت آزادی در روسیه مغلوب نشدنی و سلطنت غیرقابل احیا و آینده‌ٔ جمهوری تأمین خواهد بود.

در غیراین صورت کوچکف ها ، میلیوکف ها ، سلطنت را احیانموده و مطلقا هیچ یك از آزادی‌های موعود را اجرا نخواهند کرد. تمام سیاست بازان بورژوازی در کلیه‌ٔ انقلاب های بورژوازی وعده و وعید به مردم خورانده و کارگران را تحمیق کرده‌اند.

انقلاب ما بورژوازی است و به این جهت کارگران باید از بورژوازی پشتیبانی کنند ــ این است آنچه که پوتسف ها ، گوردف ها و چخیدزه‌ها می‌گویند و این است آنچه که پلخانف دیروز می‌گفت.

ما مارکسیست ها می‌گوئیم ــ انقلاب ما بورژوازی است و به این جهت کارگران باید چشم و گوش مردم را در مقابل فریب سیاست بازان بورژوازی باز کنند. به مردم بیاموزند که به حرف باور نکنند و فقط به نیروی خود، به اتحاد خود و به تسلیح خود متکی باشند." (لنین ، نامه‌هایی از دور ، نامه‌ٔ نخست)

خوب واضح است ، لنین از تاکتیك های کمیته‌ٔ مرکزی ما سرد رنمی‌آورده است. از نظر ما اشخاص در قدرت فعلی چهره ندارند ، بی‌طبقه‌اند ، از هیچ تمایل طبقاتی پیروی نمی‌کنند و مسائل اقتصادی و موضع گیری طبقاتی این جا، دربرخورد ما با چهره‌ٔ حکومت پردازان جدید از هر گروه که باشند، به یاوه تبدیل شده است:

" شخصیت پاره‌ای از آن‌ها چنان بغرنج است که سال‌های سال می‌توانند ماهیت واقعی خود را پنهان نگاه دارند. ازاین‌گذشته شناخت ما ، و اطلاعاتی که درباره‌ٔ آن‌ها داریم یاشنیده‌ایم ،کامل نیست." (پرسش‌وپاسخ ۴ ، صفحه‌ٔ ۳۵)

اما هنگامی که سخن برسرفلان گروهك دوسه‌نفری بی‌قدرت است که " اصلا موجودیت اجتماعی ندارند " (پرسش‌وپاسخ ۴ ، صفحه‌ٔ ۲۸) حکم‌خود را قاطع و بی‌بروبرگرد صادر می‌کنیم :

" اکثریت افراد این گروه‌ها و سازمان‌ها جوانان بی‌تجربه‌وگمراهی هستند که بر مبنای ویژگی طبقاتی خود، در یك دوران اززندگی ، دچار این سردرگمی می‌شوند." (پرسش‌وپاسخ ۴ ،صفحه ۲۸)

این‌است نمونه‌آنچه‌رهبران حزب طرازنوین‌طبقه‌کارگر، درباره‌ماهیت اشخاص وکل‌سیستم‌مسلط شده‌پس‌ازپیروزی‌انقلاب اظهارلحیه‌فرموده‌اند. دیگرسخن‌از

(c) ketabton.com: The Digital Library

خط امام خمینی و روحانیت مترقی نیست بلکه چنین خوش خدمتی ها به طور عام و با ابعادی باورنکردنی متوجهٔ بخش مهمی از روحانیت شیعه می شود:

"... به همین جهت بخش مهمی از روحانیت شیعه اغلب یک ویژگی خاص داشته و آن ارتباط با خلق بوده است. این ارتباط با خلق هم جنبهٔ اخلاقی یعنی روبنایی و هم جنبهٔ اقتصادی و زیر بنایی داشته است. زیرا زندگی آن‌ها می‌بایست از طریق خمس و زکوتی که اغلب از سوی افراد سخت معتقد به مذهب و در نتیجه پای‌بند به اصول و اخلاق انسانی پرداخت می‌شد، بگذرد. گردن کلفتها، پولداران، مالکین و فئودال‌ها، هرگز نه خمس داده‌اند نه ذکات." (پرسش و پاسخ ۵، صفحهٔ ۱۵)

طبق این مدعی، کلیهٔ موقوفات عریض و طویل باقی‌مانده که عمدهٔ پایگاه اقتصادی روحانیت است، همه هدیهٔ زحمتکشان و دهقانان فقیر است به روحانیت شیعه. و جریان پایان‌ناپذیر خمس و ذکات و سهم امام نه از بازار و نه از مراکز مراودات فئودالی، بلکه از کیسهٔ دهقان بی‌چیزی جاری است که با عروس و داماد و زن و فرزندان کوچك تر و گاو و مرغش در یك چهاردیوار زندگی می‌کند و در تمام طول عمر برای یك بار هم واقعاً با شکم سیر نخوابیده است. این است سرحد تحریف و مجیزگویی. لااقل می‌توانستید این را از خود روحانیت بپرسید. توسل ما به مانوورهای کودکانه و ولادولا هر انقلابی راستینی را مشمئز می‌سازد. اساس کار ما بر "کازانواگری سیاسی" بر به دست آوردن دل همهٔ گروه‌ها و نیروهای سیاسی دورمی‌زند:

"ببینید ما نباید دربارهٔ این‌ها قالبی فکرکنیم. دموکراسی انقلابی ایران که ما به آن می‌گوئیم خرده‌بورژوازی انقلابی را دیکال ایران. و دموکراسی انقلابی اصطلاح سیاسی، علمی و عمومی‌تر آن است، مقطع بریده و قاطعی ندارد که بتوان گفت مثلا اگر چریك ها جزو آن هستند، پس حزب جمهوری اسلامی و سایرگروه‌ها و احزاب جزو آن نیستند (!!!). (پرسش و پاسخ ۲، صفحهٔ ۱۳)

ویا

تمام نیروهایی که به طور عمده در جبههٔ امام خمینی مبارزه می‌کنند، از جناح راست تا جناح چپ مذهبی که مجاهدین خلق هستند به طور کلی، نمایندهٔ خرده بورژوازی انقلابی ایرانند، منتها با گرایش‌های گوناگون و اما جناح بعد از این‌ها، ما چریك های فدایی خلق را جزو همین خرده‌بورژوازی انقلابی قرارمی‌دهیم.

(c) ketabton.com: The Digital Library

البته خرده بورژوازی انقلابی دارای تفکرمارکسیستی ، نه مذهبی.
(پرسش و پاسخ ۲ ، صفحهٔ ۱۴)

پس دیگر مسئله‌ای باقی نمی‌ماند. طیف وسیعی ازهمه‌گروه‌ها جزونمایندگان خرده بورژوازی انقلابی ایرانند ومانیزمتحد این خرده‌بورژوازی. پس این جنگ ودعواها برسرچیست؟ معلوم نیست. به خصوص این‌که‌این خرده بورژوازی‌اصلا تمایلات انحصارطلبی وزمینه‌های فاشیستی ومرتجعانه هم ندارد.

" ما با اطلاعات و ارزیابی که از روند جامعه و امکانات داریم زیاد دستپاچه نیستیم و عقیده نداریم که الان فاشیسم پشت در قرار گرفته و ارتجاع دارد می‌آید. شاید هم اشتباه می‌کنیم (!!!) تاریخ روشن خواهد کرد که ما اشتباه می‌کنیم یا نه (پرسش وپاسخ ۱، صفحهٔ ۷)

وبرای ختم غائله و مرافعه یك گام دیگرهم عقب می‌نشینیم :

" مدافعان طبقهٔ کارگر، همیشه مارکسیست ـ لنینیست هانیستند . درمیان همین مسلمان‌هاکه هیئت حاکمه را تشکیل می‌دهند ، کسانی هستند که صرف نظر از جهان بینی ، از خواست های واقعی اجتماعی طبقهٔ کارگر تا حدود زیادی دفاع می‌کنند .
(پرسش وپاسخ ۲ ، صفحهٔ ۲۶) .

خوب درچنین اظهارنظری ، وآن اظهارنظرمعروف که بین مارکسیسم علمی و مذهب مترقی شیعه علامت تساوی می‌گذاشت نطفهٔ هزاران انحراف مارکسیستی بسته شده است و خود دهها سؤال را برمی‌انگیزد. پس به این ترتیب طبقهٔ کارگرمی‌تواند برای حفظ منافع خودش به دنبال هرکسی" صرف نظرازجهان بینی"اش راه بیفتد. حالاکاری به این نداریم که درست چند سطربالاتر افاضه شده است:

" به این ترتیب مسلم است که این هیئت حاکمهٔ جدید نمایندهٔ طبقات حاکمهٔ قبلی نیست. اما آیا می‌توان گفت که نمایندهٔ زحمتکشان است؟ مسلما نه" .

می‌بینید رفقا! قاراشمیش واقعی . بحث برسراین نیست که زحمتکشان که به قول لنین "درجنگ برضد تزاریسم معجزاتی ازقهرمانی پرولتری وتوده‌ای از خود نشان دادند " راه آینده را چه گونه ببینند و روند مبارزه راچه طور ادامه بدهند. بحث برسر" سمبل‌کاری سیاسی " وعوام فریبی واقعاً عمیقی است که ، پس از انقلاب و تنها و تنها به خاطر حفظ خودمان به آن دچار شده‌ایم . اگر این" سمبل‌کاری" نیازمند است ، خوب ما می‌توانیم تاریخ را هم تحریف کرده ، وبه‌میل حریف بازنویسی نمائیم :

(c) ketabton.com: The Digital Library

"این که چه طور قدرت در درجهٔ اول به دست روحانیت مبارز افتاده است، به هیچ وجه تصادفی نیست و دلایل عینی تاریخی آن، در تکامل سی‌سالهٔ اخیر جامعهٔ ایران نهفته است." (پرسش وپاسخ ۲، صفحهٔ ۲۶)

آیا وقتی مقالهٔ "جنبش ضد استبدادی..." را در خرداد ماه ۱۳۵۷ می‌نوشتید و در آن نیروهای توده‌ای را نیروی اول از نظر سازماندهی و برنامهٔ عمل و نفوذ در میان توده معرفی می‌کردید از این تاریخ سی‌ساله باخبر بودید یا این‌که اسناد چنین بررسی تاریخی را همین اواخر به‌دست آورده‌اید؟ ما در این گیج سری شگفت انگیز، چنان‌که تخماق انقلاب بر سر ما کوفته‌شده باشد، تلوتلومی‌خوریم و چنین هم هست زیرا ما ظاهرا مثل نیک پی شهرد ارطاغوتی که غافلگیر زمستان می‌شد غافلگیر انقلاب شده‌ایم:

"واقعیت این است که انقلاب ایران زود به‌دنیا آمد(!!!)، خیلی سریع‌تر از آن‌که می‌شد تصور کرد. خود ما با همهٔ خوش بینی حساب می‌کردیم که تغییر و تحولات ایران در حدود اوائل دههٔ ۱۹۸۰ تحقق خواهد یافت." (پرسش وپاسخ ۲، صفحهٔ ۲۳)

نه رفقا، انقلاب ایران زود به دنیا نیامده، حقیقت این است که‌شما دیر ازخواب بلند شده‌اید. ولی خوب حالا که معتقدید انقلاب ایران زود به دنیا آمده وبررسی تاریخ سی‌ساله گذشته هم نشان می‌دهد که رهبری روحانیت، کاملا منطقی است، پس دنبال کارها را به خورده بورژوازی می‌سپریم والبته مردانگی حکم میکند که حق پیش‌کسوتی حزب مارا منظور دارند:

"... این‌که این شعارها و نظریات از طریق حزب ما تحقق‌یابد یا ازطریق دیگر، برای حزب ما مسئله‌ای نیست. هدف ما این است که این شعارها به کرسی بنشیند. توده‌های خلق سرانجام درخواهند یافت که این شعارها از سوی چه کسانی مطرح شده و چه نیروهایی پی‌گیرتر از دیگران آن‌ها را دنبال کرده‌اند." (پرسش وپاسخ ۳، صفحهٔ ۱۹)

و یا: "خوب اکنون در عمل می‌بینیم که در جامعه‌ای تحت نام اسلام و نابودکردن رباخواری، سرمایه‌داری بانکی را به عنوان یکی از اجزاء سرمایه‌داری حاکم وابسته به امپریالیسم ملی می‌کنند و این کار با اصل سوسیالیستی مصادرهٔ سرمایه‌ها از لحاظی تفاوتی ندارد. برای ما چه فرق می‌کند؟ به همین ترتیب، بیمه به‌استناد قوانین اسلام ملی می‌شود و در اصل با ملی شدن از طریق

(c) ketabton.com: The Digital Library

قوانین سوسیالیسم از جنبهٔ کلی تفاوت زیادی ندارد... (پرسش وپاسخ ۲، صفحهٔ ۱۱)

این‌جا این را می‌گوئیم برای این‌که لابد ضروری است چنین‌پاسخ دهیم و جای دیگر همین کارهای انقلابی را چنین ارزیابی‌کرده‌ایم:

"... سیاست اکثریت افراد دولت درمجموع‌عبارت بود از این که اولا سیستم اقتصاد سرمایه‌داری را نگاه‌دارند و اگر درپاره‌ای‌موارد ناگزیر می‌شدند مثلا کارخانه‌هایی را که صاحبانشان فرار کرده بودند، ملی کنند، نقشهٔ آن‌ها این بود که بعدا کوشش‌کنند که آن‌ها را به بخش خصوصی اقتصاد بازگردانند..." (پرسش و پاسخ ۴، صفحهٔ ۱۲)

یعنی همان‌نظری که سایر نیروهای مترقی از ابتدا راجع به مانوورهای مردمی حکومت موقت که زیر پوشش ایدهٔولوژیك اسلام عمل می‌کرد داشته‌اند. چنین سراشیب سقوطی درهمهٔ‌تاریخ جنبش کمونیستی جهان بی‌سابقه است. بر این اساس می‌بینید لنین چه قدر اشتباه می‌کرده‌است هنگامی که چنین دستورالعملی را به‌عنوان وظیفهٔ‌روز پس از انقلاب مارس درمقابل طبقهٔ کارگر می‌گذارد:

"آن‌جا ما نشان خواهیم داد که خود ویژگی لحظهٔ فعلی که انتقال از نخستین مرحلهٔ انقلاب به دومین مرحلهٔ‌آن است در چیست و چرا شعار "وظیفهٔ‌روز" در این لحظه باید چنین‌باشد: کارگران شما در جنگ داخلی‌برضد تزاریسم معجزاتی‌از قهرمانی پرولتاری و توده‌ای از خود نشان‌دادید، باید در کار متشکل ساختن پرولتاریا و تمام مردم نیز از خود معجزه نشان دهید تا موجبات پیروزی خود را در دومین مرحلهٔ انقلاب فراهم سازید." (لنین، نامه‌هایی از دور، نامهٔ‌نخست)

اما ما با سیاست لنینی کاری نداریم. ما درباره‌ٔ دولت موقت ۲ ماه پس از انقلاب چنین می‌گوئیم:

"مانمی‌خواهیم دراین‌جا وارد بحث ایدهٔولوژیك و طبقاتی بشویم، ماکوشش خواهیم کرد که درمرحلهٔ‌کنونی دولت را راهنمایی‌کنیم، این دولت را پشتیبانی کنیم... مانمی‌خواهیم موجودیت دولت را با این مسئله که این دولت اصلا نمی‌تواند کاری انجام بدهد درمقابل سئوال قرار بدهیم. حزب تودهٔ ایران چنین نظری ندارد." (مردم، شمارهٔ ۶، ۲۹فروردین)

(c) ketabton.com: The Digital Library

و لنین ناشیانه، بدون این‌که از خرده‌بورژوازی، پروائی بکند، چنین می‌نوشت:

"از این جا باید دیگر واضح باشد که چرا رفقای ما نیز این‌قدر دچار اشتباه هستند وقتی مسئله را "ساده‌لوحانه" مطرح نموده می‌گویند: آیا باید فورا حکومت موقت را برانداخت؟

پاسخ می‌دهیم: ۱. آن را باید برانداخت، زیرا این یک حکومت الیگارشی بورژوازی است نه حکومت تمام مردم، این‌حکومت نمی‌تواند نه صلح بدهد، نه نان و نه آزادی کامل. ۲. آن را نمی‌توان اکنون سرنگون ساخت زیرا این حکومت به وسیلهٔ سازش مستقیم و غیر مستقیم؛ به وسیلهٔ سازش در گفتار و در کردار با شوراهای نمایندگان کارگران و قبل از همه با شورای محلی یعنی شورای پترزبورگ خود را روی پا نگاه داشته است. ۳. آن را اصولا با وسائل معمولی نمی‌توان برانداخت زیرا متکی بر پشتیبانی قدرت دوم، یعنی شوراهای نمایندگان کارگران و سربازان، از بورژوازی است و این حکومت یگانه حکومت انقلابی ممکنه است که مستقیما مظهر شعور و ارادهٔ اکثریت کارگران و دهقانان است. بشر حکومتی عالی‌تر و بهتر از شوراهای نمایندگان کارگران و برزگران و دهقانان و سربازان به وجود نیاورده است و ما تاکنون نظیر آن را ندیده‌ایم...

کارگران آگاه برای نیل به قدرت باید اکثریت را به سوی خود جلب نمایند: مادامی که بر توده‌ها فشار وارد نمی‌شود راه‌دیگری برای نیل به قدرت حاکمه وجود ندارد ما بلانکیست نیستیم. یعنی طرفدار تصرف قدرت از طرف یك اقلیت نیستیم. ما مارکسیست یعنی طرفدار مبارزهٔ طبقاتی پرولتاری علیه گیج سری خرده‌بورژوایی، علیه شونیسم دفاع طلبانه و عبارت پردازی و علیه تبعیت از بورژوازی هستیم. (لنین، از مقالهٔ درباره‌ٔ قدرت دوگانه)

این است نظر لنین یك ماه پس از انقلاب فوریه. شما رفقا چه میزان وجوه مشترك بین انقلاب بهمن‌ماه ۱۳۵۷ و انقلاب فوریه ۱۹۱۷ می‌بینید. قبل از این که پاسخی بدهید، که نگفته پیداست از چه قماشی‌است، به یاد بیاورید که در آن زمان نیز "توده‌های میلیونی کورکورانه به حکومت بورژوایی اعتماد داشت".

همهٔ آن‌ها که برخلاف شما به "برخوردهای ایدئولوژیك" وبه موضع

(c) ketabton.com: The Digital Library

گیری قاطع "طبقاتی" دولت ها و اشخاص معتقدند می‌گویند که نتایج این دو انقلاب به نحو شگفت انگیزی به هم شبیه است. هم در دوگانه کردن قدرت و هم در مانورهای پیچیده‌ای که دولت موقت بورژوازی جهت مردمی نشان دادن خود به عمل آورد (ملی‌کردن بانك ها، بیمه‌ها وغیره) اما تفاوت اصلی در عدم درك این برداشت لنینی است:

منشاء طبقاتی این حکومت دوگانه، و مفهوم طبقاتی آن عبارت از این است که انقلاب مارس ۱۹۱۷ روسیه نه فقط تمام بساط سلطنت تزاری را برچید و نه فقط تمام قدرت را به دست بورژوازی داد، بلکه با دیکتاتوری انقلابی دموکراتیك پرولتاریا و دهقانان نیز کاملا هم مرز گردید.

لنین با چنین برداشتی از عمق نیروی توده‌های انقلابی و سهمشان در انقلاب و فهم و درك این "هم مرزی" است که قاطعانه در افشای "ماهیت طبقاتی" حکومت موقت می‌کوشد:

"این حکومت در حالی که نیات خود را در پس پرده جملات انقلابی پنهان می‌دارد، هواداران بساط کهن را به مقام های حساسی می‌گمارد. این حکومت می‌کوشد تا تمام دستگاه ماشین دولتی (ارتش، پلیس و دستگاه اداری) را حتی‌المقدور با اصلاح کم‌تری به بورژوازی تسلیم نماید. حکومت جدید هم اکنون دست به این کار شده است که به هر وسیله‌ای شده از اقدام انقلابی به عملیات توده‌ای و تصرف قدرت از پائین به توسط مردم، که یگانه تضمین موفقیت های واقعی انقلاب است ـ جلوگیری نماید. (لنین از مقاله وظایف پرولتاریا در انقلاب ما)

و ما چون نمی‌خواهیم با دولت موقت برخورد طبقاتی کنیم می‌نویسیم:

"ما معتقدیم که این دولت هنوز نظریات آیت اله خمینی را به عنوان رهبر دولت می‌پذیرد و هنوز امکانات بالقوه زیادی دارد که بتواند در این جهت گام بردارد. این به خواست دولت در این زمینه کاملا بستگی دارد. آینده امر در ماه‌های آینده نشان خواهد داد که آیا دولت می‌تواند از این موقعیت بسیار مثبت تاریخی که برایش فراهم شده است استفاده کند و به وعده‌هایی که خودش داده عمل نماید یا نه. بدین جهت ما کوشش خواهیم کرد که تا یك مورد معینی این حالت انتظار را نسبت به دولت ادامه بدهیم و با حفظ جنبه تشویقی و کمك سازنده و با ارائه

(c) ketabton.com: The Digital Library

نظر و پیشنهاداتی از دولت بخواهیم که اقدامات را در جهت اجرای وعده‌هایی که داده انجام دهد. آینده ثمرهٔ کار را نشان خواهد داد."

خوب آینده چه چیز را نشان نخواهد داد؟ آینده نشان داد که دولتی با ماهیت بورژوائی نمی‌تواند درجهت خواست و منافع زحمتکشان قدم بردارد. این از همان روز اول آشکار بود ولی وقتی دیگر کوس رسوایی دولت موقت را هر دانش آموز دبستانی به صدا درآورد آن وقت ما بلبل زبانی کردیم که:

"ابتدا این شکاف میان اکثریت دولت که می‌کوشید خط سازشکارانهٔ بورژوازی لیبرال را پیاده کند. و اکثریت شورای انقلاب بود که از خط امام خمینی پیروی می‌کرد. در پیچ وخم‌های مختلفی که پیش می‌آمد، گاهی این طرف و گاهی آن‌طرف، در سیاست کار خود را پیش می‌برد. سیاست اکثریت افراد دولت در مجموع عبارت بود از این که اولا سیستم اقتصاد سرمایه‌داری را نگاه دارند و اگر در پاره‌ای از موارد ناگزیر می‌شدند مثلا کارخانه‌هایی را که صاحبانشان فرار کرده بودند، ملی کنند، نقشهٔ آن‌ها این بود که بعد اکوشش کنند که آن‌ها را به بخش خصوصی اقتصاد بازگردانند و بخش دولتی را تاحد ممکن تضعیف کنند. ثانیا ازلحاظ سیاست خارجی، نزدیکی و آشتی با امپریالیسم آمریکا و موضع ضد کشورهای سوسیالیستی را دنبال کنند." (پرسش وپاسخ ۴، صفحهٔ ۱۲)

جل‌الخالق. نعمت داشتن چنین رهبران دورنگری را نمی‌توان به طبقهٔ کارگر ایران تبریك نگفت. اما در مقابل این عقب گردها، البته سیاست پیروی کلی ازخرده بورژوازی دل‌خوشی‌های فراوان نیزبرایمان ارمغان آورده است:

"ساعت ۲/۵ بعد ازنیمه‌شب، دربرابرجاسوس‌خانهٔ آمریکا، شخصی که خود را عضو حزب اله می‌دانست، بحث‌های دیگران را به هم می‌ریخت. با او که صحبت کردم گفت:

"این بحث‌ها تفرقه می‌اندازد و باعث دعوامی‌شود. چون در این جا همهٔ گروه‌ها هستند. البته به جز فدایی‌ها. مثلا توده‌ای‌ها هم در این‌جا هستند و فعالیت می‌کنند و مسلمان‌ها هم همین‌طور. حالا اگر بخواهید بحث ایدئولوژیك بکنند، باعث نفاق می‌شود. من دیدم توی یکی از این بحث‌ها، همه پای شوروی را پیش

(c) ketabton.com: The Digital Library

کشیدند. در صورتی که امام خودش می‌داند چه کار می‌کند. اگر می‌خواست شوروی را هم پیش بکشد، می‌گفت.
وقتی به او گفتم که من هم هوادار حزب توده ایران هستم، گفت: آها! من خودم و رفقایم جزو کسانی بودیم که می‌خواستیم میتینگ انتخاباتی حزب توده را به هم بریزیم. اما الان خودم از آن دفاع می‌کنم. در ضمن به آقای کیانوری بگو همین راهی را که انتخاب کرده‌ای، ادامه بده. پیروزی با شماست. (پرسش و پاسخ ۴، صفحهٔ ۱۵)

هرگز کمونیست‌ها تا به این حد تحقیر نشده‌اند. این که جلب نظر موافق این لومپن میتینگ به هم‌زن نسبت به آقای کیانوری به چه قیمتی برای حزب طراز نوین طبقهٔ کارگر تمام شده است و چه میزان نیروی انقلابی راستین را از گرد ما پراکنده است به هیچ وجه مهم نیست. آن‌ها می‌گویند این گزارش محتوی جالبی دارد. این محتوی جالب عبارت است از این که یک فالانژ متعصب عضو حزب اله به آقای کیانوری توصیه می‌کند "همین راهی را که انتخاب کرده‌ای، ادامه بده". سراپای این گزارش فقط نشان می‌دهد که چه دره عمیقی بین ما و دیگر نیروهای مترقی دهان باز کرده است. اوج این فضاحت در نمونهٔ دیگری خوابیده است:

"روز ۱۳ آبان، گروهی از روحانیون جواب و طلاب حوزهٔ علمیهٔ قم و شهرهای دیگر به تهران آمده بودند و پس از گرد هم‌آیی در دانشگاه تهران، قصد داشتند به جلو جاسوسخانهٔ آمریکا بروند و از دانشجویان مسلمان پیروخط امام حمایت کنند. از دانشگاه که بیرون آمدند، در قسمت پایین خیابان ۱۶ آذر شعار می‌دادند: اسلام پیروز است، چپ و راست نابود است. در رست پنجاه متر مانده به مرکز حزب توده ایران، به دستور گردانندگان راه‌پیمایی، شعارها قطع شد. همه با سکوت از برابر دفتر حزب توده ایران گذشتند و در رست پنجاه متر بالاتر، بار دیگر شعارها را از سر گرفتند". (پرسش و پاسخ ۴، صفحه ۳۷)

چیزی نمانده است به خاطر این موفقیت بادمان گرد و بشکنیم. برای دبیر اول حزب توده ایران مفهوم شعاری که داده می‌شود اهمیتی ندارد مهم این است که شعار خطاب به ما نباشد. این شعار دهندگان دیگران‌هایی نیستند که در بیانیهٔ مهرماه ۱۳۵۸ ما چنین توصیف شده‌اند:

"... مردم را متوجهٔ یک دشمن خیالی به نام کمونیسم سازند و سرانجام شعار مرگ بر سه مفسدین: کارتر و سادات و بگین را از صحنهٔ سیاست ایران خارج کنند و آن را با شعار گمراه کننده و تفرقه‌اند از اسلام پیروز است. چپ و راست نابود است جانشین

(c) ketabton.com: The Digital Library

سازند ...»

و از همه عجیب تر این است که جزوه، حادثهٔ فوق را نشانهٔ تشکیل جبههٔ متحد خلق می‌داند. اما ترس من از این است که طلاب حوزهٔ علمیه اصلا ما را چپ نمی‌دانسته‌اند. اصولا تشکیل جبههٔ متحد خلق، یعنی تحقق شعار مطرح شده از طرف حزب ما، برای رهبری حزب، تبدیل به یك «تیلیك» روانی شده است. علاقه‌مندیم که هرحادثه‌ای را نشانهٔ تشکیل جبههٔ متحد خلق بدانیم:

«تمام این برنامه‌ها در چارچوب جبههٔ متحد خلق جریان دارد. اگر به برنامه‌ای که پلنوم کمیتهٔ مرکزی حزب ما در فروردین ماه ۱۳۵۷ (!) پیشنهاد کرد، توجه کنید، خواهید دید که بسیاری از مواد و نکات آن انجام گرفته و یا در حال عملی شدن است. برنامهٔ جبههٔ متحد خلق که شاخ و دم ندارد! این همان برنامهٔ جبههٔ متحد خلق در عمل است.» (پرسش و پاسخ ۷، صفحهٔ ۱۹)

از نظر ما جبههٔ اتحاد خرده‌بورژوازی، یعنی هواداران خط امام با حزب تودهٔ ایران بدون این که رسما روی کاغذ آورده شود، انجام‌پذیرفته است:

«... این جبهه بدون این که رسما اعلام شده باشد، عملا تشکیل شده است و انجام بسیاری از مواد برنامهٔ ما را هدف کار خود قرار داده است.» (پرسش و پاسخ ۵، صفحهٔ ۸)

ظاهر امر این است که در عین حال ما بر این امر واقفیم که:

«استقلال حزب طبقهٔ کارگر در این است که باید در هر لحظه بداند با چه نیروهایی، در چه شرایطی، در کدام چارچوب و با چه برنامه‌ای همکاری می‌کند، و برنامهٔ بعدی آن چیست. هنگامی که این یا آن همکار، و این یا آن متحد وا زد و دیگر حاضر به ادامهٔ مبارزه نشد، حزب طبقهٔ کارگر باید صف خود را از آن جدا کند و به افشای بی‌امان آن دست بزند.» (پرسش و پاسخ ۵، صفحهٔ ۳۴)

اما ببینیم آیا واقعا اتحاد ما با خرده‌بورژوازی دارای چارچوب، برنامهٔ همکاری، اهداف بعدی، شرایط و جمع‌بندی نیروهاست یا خیر؟ بیش از ۱۰ جای مجموعهٔ پرسش و پاسخ‌ها تصریح می‌شود که ما نمی‌توانیم بر مشروط و متزلزل بودن اتحاد خرده‌بورژوازی با طبقهٔ کارگر تأکید داشته باشیم:

«این بدان معنی نیست که مرتبا این علم را بلند کنیم و بگوئیم: آقایان! همکاران ما! نیروهایی که ما با شما همکاری می‌کنیم!

(c) ketabton.com: The Digital Library

شما حتما در جنبش انقلابی ، نیروهای مشروط [illegible]
و نیمه‌راه هستید و بدانید و آگاه باشید که ما تنها چندگامی با
شما همراه خواهیم بود و با شما همکاری خواهیم کرد!
من در هفتهٔ پیش نیز روی این مسئله تکیه کردم و گفتم که این
برداشت نادرست، ناشی از پیاده‌کردن سطحی و بسیار خام
تز لنینی اتحاد و مبارزه با نیروهای همراه ما در انقلاب است."
(پرسش‌وپاسخ ۵ ، صفحهٔ ۳۳)

خوب، ببینیم برداشت عمقی و کاملا پختهٔ ما از تز لنینی اتحاد با نیروهای همراه انقلاب چه گونه است؟ اتحاد نانوشتهٔ ما با متحد ناپذیرفتهٔ ما دارای فورمول‌های خاص خویش است. چون به هرحال ضروری است، برای خودمان و به هر قیمت متحدی دست و پا کنیم؛ از گل نازك تر به او نخواهیم گفت، ولی این متحد عزیز ما هرکجا که امکان یافت، از اجتماع نماز جمعه، تا رادیو و تلویزیون و جلسات بحث های آزاد می‌تواند ما را به عنوان خنجر زنندگان بر نهضت در گذشته و حال و آینده معرفی کند. متحد ما در همه جا می‌تواند دفاتر و مراکز ما را غارت کند، آتش بزند، و رسوایی سیاسی بار بیاورد. اما مثلا اگر برای راه‌پیمایی "وحدت امام با امت" به نیروهای ما نیاز داشت، می‌توانیم‌بدون پرچم خودمان و با حق تکرار شعار آن‌ها صفوفشان را به مثابهٔ سیاهی لشکر پر سازیم. اما پس از این که راه‌پیمایی تمام شد و پردهٔ نمایش بین‌المللی اتحاد فرو افتاد، متحد نازنین ما بلافاصله ما را به سوراخ های خودمان می‌فرستد و همان شب در اخبار اعلام می‌کند که ما خائنین به نهضت ملی هستیم و باید چهارچشمی مواظبمان بود و همین‌قدر که اجازه می‌دهند روزنامه‌داشته باشیم باید سپاسگزار باشیم‌و ... خوب، کجای این مطلب اصولا به هر نوع اتحادی شبیه است. این به زناشوئی قرون وسطایی می‌ماند که حق جدایی و حق رجوع هر دو در اختیار یکی از طرفین است: ولی ابدا جای نگرانی نیست. همهٔ حوادث تاریخی بر درستی راه کمیتهٔ مرکزی ما صحه می‌گذارد:

"مثلا در کنفرانس تهران، استالین با چرچیل و روزولت برضد فاشیسم متحد می‌شود. برطبق شیوهٔ مبارزهٔ این دوستان که از همکاری نیروها چنین برداشتی دارند، استالین می‌بایست ضمن حفظ این اتحاد، مرتبا به چرچیل یادآور می‌شد که: "آی چرچیل، بی‌شرف! تو همان هستی که در جنوب آفریقا، آن‌همه

(c) ketabton.com: The Digital Library

جنایت کرده‌ای، تو متحد موقت و ناپایدار ما هستی‌ومامی‌دانیم که تو بلافاصله پس از جنگ نطق فولتن را خواهی‌کرد و تمام جنبش ضد کمونیستی جهان را علیه ما سازمان خواهی‌داد. ولی عجالتا بیا با هم یك ودکائی بخوریم و فاشیسم را از بین‌ببریم تا بعد اکه‌د شمن مشترك ازمیان‌رفت، پدرخودت را هم‌دربیاوریم!"
(پرسش‌وپاسخ ۴، صفحهٔ ۳۰)

خوب، با شیرین زبانی مگرمی‌شود حقایق تلخ را به مردم خوراند. بهتر نیست لبخند را کنار بگذاریم و ببینیم مثلا استالین با سیاست خود چه به دست می‌آورد و ما با سیاست خود چه به دست می‌آوریم؟ کاری که ما می‌کنیم این است که آنچه امتیاز داریم به طرف مقابل می‌دهیم‌وخودمان هر روز در روزنامهٔ‌مردم مظلومانه خطاب به شورای انقلاب، کمیته ها، بخشدار و یا هرکس دیگری استغاثه می‌کنیم که این همه دفاتر ما را آتش نزنید و رفیق عزیز، حتی در مقابل، پوزخند هم تحویل نمی‌گیریم و تنها نشانهٔ این که صدای ما را شنیده‌اند این است که روز بعد همان‌جا یا جای دیگر حمله را تکرار می‌کنند. در واقع در کنفرانس ویژهٔ تاریخی ما نه تنها استالین، چرچیل و روزولت بلکه مثل این است که خود هیتلرراهم بر سر میز بنشانیم.

رفقاازراه لطف و مرحمت تعیین‌کنید اتحاد ثبت نشده وپذیرفته نشدهٔ شمابامجموعهٔ خرده‌بورژوازی چه گونه استقلال حزب طبقهٔ‌کارگرمارا حفظ می‌کند، تابع‌کدام ضوابط است و در چه شرایط و چارچوب و با کدام برنامه‌ای همکاری می‌کنید و برنامهٔ بعدیتان چیست؟ آیا چنین نالهٔ از سر دردی که خطاب به همه سرمی‌دهیم نتیجهٔ اتحاد فورموله نشدهٔ ما نیست؟

"...اما این‌که امروز در جامعهٔ ما چه می‌گذرد و نظر ما نسبت به مسائل گوناگون اجتماعی چیست، هیچ کس به آن توجهی ندارد." (پرسش‌وپاسخ ۸، صفحهٔ ۳۲)

مسلم است که هیچ ضابطه‌ای در کار نیست، ما آنچه داریم "فلورانس نایتینگل وار" در طبق اخلاص گذارده‌ایم و برای بهبود و سلامت خرده بورژوازی از هیچ کوشش شبانه‌روزی دریغ نمی‌کنیم و از این که دوستان ما ناسپاسی می‌کنند شگفت زده و دل‌چرکینیم:

"ما با تمام قوا از سیاست دکتر مصدق پشتیبانی می‌کردیم، در عین حال در نشریات خود می‌نوشتیم که حزب ما را علنی کنید.

(c) ketabton.com: The Digital Library

بگذارید ما هم علنا مبارزه کنیم ، اما نمی‌گذاشتند. ما حتی برای آزادی فعالیت حزب، دمونستراسیون و تظاهرات به راه نمی‌انداختیم ولی همواره گوشزد می‌کردیم که محدودکردن فعالیت حزب ما ، توقیف روزنامه‌های ما و محکوم کردن اعضای حزب توده‌ٔ ایران در دادگاه‌ها ، به زیان انقلاب ایران ... ما اکنون نیز در چنین مرحله‌ای هستیم." (پرسش‌وپاسخ ۵ ، صفحه‌ٔ ۳۹)

خوب با این شیوه در آینده هم در چنین مرحله‌ای باقی خواهیم بود. رفقا ، ما ۴۰ سال است خواسته‌ایم و کاملا طبیعی است که به ماندادهاند و نخواهند داد. اتخاذ چنین سیاستی برای حزب طبقه‌ٔ کارگر که دارای جهان‌بینی مارکسیستی است و همه‌ٔ مبارزاتش برپایه‌ٔ تضاد منافع طبقاتی است جز خوش‌باوری چیز دیگری هم می‌تواند باشد؟ ما باید حقوق خود را به دست آوریم. این را نه تنها مبارزات ۴۰ ساله‌ٔ حزب ما ، بلکه کل مبارزه‌ٔ مترقی ۸۰ ساله‌ٔ اخیر این سرزمین به "حکم قطعی" تبدیل نموده است. اما گوش رهبران اینک فقط به یك نغمه سازگار است و آن این که: مسئله‌ٔ عمده ، در حال حاضر مبارزه‌ٔ ضد امپریالیستی است: باید هر موضوع دیگر را از دستور کار انقلاب خارج ساخت و همه‌ٔ بها را به این مرحله‌ٔ از مبارزه داد. و طبیعی است که رهبری نبرد ضد امپریالیستی طبق فورمول زیر می‌تواند در اختیار هر کسی باشد:

"ما گفتیم که جبهه‌ٔ متحد ضد امپریالیستی تنها زمانی به وجود می‌آید که طبقه‌ٔ کارگر و سایر نیروهای اجتماعی ضد امپریالیست با برنامه و شعارهای مشترکی با یکدیگر همکاری کنند. در این جبهه ، رهبری می‌تواند به دست بورژوازی ملی ، خرده‌بورژوازی انقلابی و یا پرولتاریا باشد." (پرسش‌وپاسخ ۶ ، صفحه‌ٔ ۸)

در ترکیب فوق فقط خود امپریالیست‌ها نتوانسته‌اند به مقام رهبری مبارزات ضد امپریالیستی خلق‌ها ارتقا پیدا کنند. خوب، رفقا شما برای نمونه حتی یك کشور را نام ببرید که زیر رهبری بورژوازی ملی توانسته باشد با امپریالیسم به معنی قطع تام و تمام وابستگی و بریدن امکانات غارت آن‌ها به پیروزی رسیده باشد. هر نوجوان مکتب خوانده‌ای امروز می‌فهمد که قطع نفوذ و مطامع امپریالیسم فقط در کشورهایی به طور کامل میسر است که دارای برنامه‌ریزی اقتصاد سوسیالیستی باشد. نفوذ امپریالیسم در کشورهای عقب مانده ، شبکه‌ٔ وسیعی از آلودگی‌های سرطانی در زمینه‌های فرهنگی ، سیاسی و اقتصادی را توأما می‌گستراند که فقط با

(c) ketabton.com: The Digital Library

انقلاب سوسیالیستی می‌توان آن را جراحی کرد و چنین است که احزاب طراز نوین طبقهٔ کارگر در جهان امروز وظایف بسیار دشواری در تطبیق خویش با شرایط نوین مبارزه با نفوذ بی‌حد گستردهٔ امپریالیست ها دارند. در بخش عمده، قاطعیت و پی‌گیری، وقت شناسی انقلابی‌وقدرت کامل تجزیه و تحلیل موقعیت اجتماعی از مبرم‌ترین خصال یك حزب طراز نوین طبقهٔ کارگر است. چنین مطلبی به شکلی انکارناپذیر روشن می‌کند که حل معضلات جوامع عقب مانده، به اقدام قاطع سوسیالیست های انقلابی نیازمند است. درك این مطلب البته برای رفیق دبیرکل هم‌چندان دشوار نیست:

"اما این که آیا کشوری می‌تواند زیر رهبری خردهٔبورژوازی به سوسیالیسم برسد. البته ما به این سؤال جواب منفی می‌دهیم زیرا برای گذار به سوسیالیسم، رهبری طبقهٔ کارگر در جبههٔ متحد خلق ضروری است. (پرسش و پاسخ ۶، صفحهٔ ۸)

چرا خواننده یا شنونده فورا نباید این سؤال به ذهنش خطور کند که: رفقای کمیتهٔ مرکزی، شما که چنین تصریح می‌کنید چه طور رهبری جبههٔ متحد خلق را همه جا در شعارهای رسمی خود به خردهٔبورژوازی مجهول‌الهویه از قماش کارگردانان فعلی حکومت واگذار می‌کنید. آیا رهبری حزب ما، رهبری حزب طبقهٔ کارگر نیست یا ما اصولا خیال این که به سوی سوسیالیسم برویم را نداریم؟ پاسخ سؤال ما درست در دنبال چند سطر بالا آمده است:

"ولی امر رهبری طبقهٔ کارگر در شرایط کنونی و آیندهٔ جهان، بغرنج‌تر از آن است که در سی سال‌پیش، بیست سال پیش و حتی ده سال پیش مطرح بود." (همان‌جا، همان‌صفحه)

بسیار خوب این شرایط کنونی و آیندهٔ (!!!) جهان مگر چه گونه است که این همه کار به دست گرفتن رهبری را برای طبقهٔ کارگر مشکل‌نموده است:

"در جهان یك روند پرشتاب تغییر بازگشت ناپذیر تناسب نیروها به سود سوسیالیسم، یعنی به سود مواضع جهانی طبقهٔ کارگر و به زیان امپریالیسم، یعنی مواضع سرمایه‌داری انحصاری و سرمایه‌داری وابسته به آن در جریان است. این تناسب نیروها و تغییر پرشتاب آن، برهمهٔ جنبش‌های رهایی بخش‌ملی‌سراسر جهان هر روز بیش‌تر و عمیق‌تر اثر می‌گذارد و جنبه‌های مترقی،

(c) ketabton.com: The Digital Library

یعنی **خلقی** و توده‌ای و کارگری آن‌ها را تقویت می‌کند.» (همان جا، همان‌صفحه)

ملاحظه می‌کنید رفقا، لفاظی محض. چون در جهان همه چیز با روندی پرشتاب به سود سوسیالیزم در حرکت است. همه می‌توانند از این شتاب سود ببرند جز خود سوسیالیست‌ها!!!؟ تئوری‌پرداز ان چنین قانونمندی‌های من درآوردی را بلند کنید و بگذارید بر رأس جنبش‌هایی چون ویتنام، لائوس، کوبا، آنگولا، اتیوپی، یمن و افغانستان بر سر آن خلق‌ها همان می‌آورند که بر سر ما آمده است. هیچ تردید هم‌ندارد. زیرا مگر نه این که این حکم خودمان است:

«جنبش انقلابی می‌تواند قاطع، پی‌گیر و پرولتاریایی عمل کند، مانند آنچه که در اتیوپی و افغانستان صورت گرفته است.» (پرسش‌و پاسخ ۴، صفحهٔ ۲۲)

خوب همهٔ این «اکرد وکرسیاسی» و از این خانه به آن خانه‌پریدن‌ها ظاهرا «تاکتیك» است. این همان تاکتیکی است که دیگران لابد الفبایش را هم نخوانده‌اند. و اگر بنی‌صدر، کاندید «حزب تودهٔ ایران» برای مجلس خبرگان می‌شود کاملا از سر تصادف است و ما به هیچ وجه تحت تأثیر «شگردها»ی ایشان قرار نگرفته‌ایم. شما رفقا سری به پرسش‌وپاسخ شمارهٔ ۱۰ منتشره در خردادماه سال ۱۳۵۹ بزنید. در این جزوه، ما به مسائلی جواب داده‌ایم که مربوط است به ۴ تا ۶ ماه قبل. به تاریخ زیر پاسخ‌ها در آن جزوه رجوع‌کنید، ۱۵ اسفند، ۸ دی ماه و... این صاف و ساده یعنی عقب‌کشیدن خود از طرح مسائل ضروری انقلاب در زمان لازم خود. سؤال این است که ما به سود چه کسی خود را کنار کشیده‌ایم؟

خوب، رفقاصحیح‌تر این است که این بحث را همین جا قطع‌کنیم و دنباله‌گیری آن را به کنگره واگذار نمائیم. اما کاملا ضروری است درپایان، این سخن لنین را به یاد داشته باشیم که:

«هیچ حزبی را نمی‌توان برحسب ادعاها، شعارها و برنامه‌اش شناخت، بلکه باید دید درعمل چه می‌کند.»

(c) ketabton.com: The Digital Library

پی‌آمد منطقی همهٔ نابسامانی‌های "تاکتیکی" در برخورد کمیتهٔ مرکزی با مسائل پس از انقلاب ایران، به صورت یك نوع "هاج و واجی" سیاسی در کردستان بروز کرده است. آنچه ما دربارهٔ کردستان گفته و نوشته و انجام داده‌ایم در واقع حرکتی است "عصارانه" گرد یك موضوع بی‌هدف، که در آن با هیچ رمل و اسطرلاب و هیچ استعداد داهیانهٔ سیاسی نمی‌توان دریافت که ما کدام سمتی هستیم و با مسئله چه برخورد می‌داریم:

"به این ترتیب، اکنون برای ما مسئلهٔ اساسی عبارت است از پیروزی مجموعهٔ انقلاب دموکراتیك و خلقی میهن ما علیه امپریالیسم و ارتجاع داخلی. اگر این مسئلهٔ اساسی حل نشود، حل مسئلهٔ کرد یا مسئلهٔ ملی به طور کلی، محال است. این مسلم است که مسئلهٔ ملی در چارچوب یك جامعهٔ بورژوایی و وابسته به امپریالیسم قابل حل نیست. چرا؟ زیرا مسئلهٔ ملی دارای محتوای دموکراتیك است و تنها در جامعه‌ای که دارای محتوای دموکراتیك واقعی ــ و نه دموکراسی بورژوایی ــ باشد، می‌تواند حل شود. این محتوای دموکراتیك واقعی، در کشور وابسته‌ای مانند ایران، بدون شك ضد امپریالیستی است. پس، در یك جامعهٔ وابسته به امپریالیسم حل مسئلهٔ ملی، حتی به معنی محدود آن، غیرقابل تصور است. دولت وابسته به امپریالیسم در شرائط ایران، تنها می‌تواند یك دولت دیکتاتوری باشد. در این شرایط، خلقی را که انقلابی و ضد امپریالیست است، تنها با سرنیزه می‌توان خفه کرد و نیروی متمرکزی که متکی بر سر نیزه باشد، هرگز حق دموکراتیك یك خلق یا خلق های گوناگون ایران را تأمین نخواهد کرد. این یك امر

(c) ketabton.com: The Digital Library

محال و غیرممکن است. در هیچ کجای تاریخ، چنین پدیده‌ای مشاهده نشده است." (پرسش‌وپاسخ ۸، صفحهٔ ۷)

چه مقدار طول کشید تا به چنین نتیجهٔ قطعی و حکم قانونمند تاریخی دست یابیم؟ بیش از یك سال. آیا چنین حکمی چه مقدار همهٔ تئوری‌ها و موضع‌گیری‌های خوش قلبانهٔ ما را در مقابل خرده‌بورژوازی به آب می‌شوید؟ تقریبا همه را. اما چه کسی پاسخ‌گوی این مطلب است که ما درك فوق را از ابتدا داشته‌ایم و بیان نمی‌کرده‌ایم و یا بر طبق اوضاع و احوال به آن رسیده‌ایم؟ تجربه نشان می‌دهد که هیچ کس. ببینیم واقعا ما چه "معلق واروهای سیاسی" حیرت‌انگیزی را اجرا کرده‌ایم تا سرانجام به همان شعار مشخص حزب دموکرات کردستان رسیده‌ایم: "دموکراسی برای ایران، خودمختاری برای کردستان". اصولا عمدهٔ اشتباهات ما دربارهٔ کردستان از همین عدم درك نیروهای مترقی و نقش آن‌ها در حوادث کردستان ناشی می‌شود:

"مسئله‌ای که باید به آن توجه داشت این است که طبقهٔ کارگر به ویژه در کردستان، هم از لحاظ کمی و هم از لحاظ کیفی، بسیار ضعیف است. اکثریت مطلق و سنگین زحمتکشان کرد را دهقانان و خرده‌بورژوازی تولید کنندهٔ شهری تشکیل می‌دهند. اگر از مقطع ترکیب طبقاتی ایران نیز نگاه کنیم، غیر از سیستان و بلوچستان، شاید کم‌تر ناحیه‌ای پیدا شود که در آن، بخش کارگری این‌قدر ناچیز باشد. البته کرمانشاه و مناطق اطراف آن از این قاعده مستثنی است، اما در سایر بخش‌های اساسی کردستان مسئله از همین قرار است که گفتیم. بنابراین، در مناطقی مانند کردستان، یك حزب دموکرات اصلا پایه‌ای جز این نمی‌تواند داشته باشد. البته حزب دموکرات کردستان خود را طرفدار سوسیالیسم علمی معرفی می‌کند. بسیاری از احزاب متکی به قشرهای زحمتکش خرده بورژوازی، به طور کلی می‌توانند طرفدار سوسیالیسم علمی باشند و این جهان بینی را برای خود برگزینند. اما باید دید در عمل چه می‌کنند؟ آیا واقعا دارای یك روش متکی به سوسیالیسم علمی هستند، یا روشی که برگزیده‌اند، خلاف آن است؟ اصولا، ادعای صرف و مثبت یك رشته نظریات در برنامه، نمی‌تواند تعیین‌کنندهٔ ماهیت یك حزب باشد." (پرسش‌وپاسخ ۴، صفحهٔ ۲۷)

مطلب بالا به اصطلاح پاسخی است زیر عنوان "ماهیت حزب دموکرات

(c) ketabton.com: The Digital Library

کردستان" . این پاسخ در واقع یك "فال‌بینی سیاسی" است. در آن همه طور اظهارنظری یافت می‌شود . اما بالاخره بیرون کشیدن ماهیت حزب دموکرات کردستان از میان این آشوب کلمات، آسان‌تر از اطمینان به آینده‌ٔ تابناك پرخطری نیست که طالع بین به شما تلقین می‌کند . حزب دموکرات کردستان، یك طرف مهم برخوردهای کردستان است. خوب چه طور ممکن است درحالی‌که، اصولا نمی‌توان در مقابل حزب دموکرات کردستان لااقل یك نظریه‌ٔ روشن داشته باشیم در مقابل حوادث کردستان چنین نظریه‌ای را به دست آوریم؟ این است که مثل محاصره‌شدگان از هر طرف تیر در می‌کنیم . گاه به این‌سو، گاه به سوی دیگر:

"خلق کرد، مانند خلق‌های دیگر، مایل است اداره‌ٔ امور خود را در چارچوب ایران واحد به عهده بگیرد. به‌زبان خود بنویسد و بخواند، فرهنگ خود را تکامل بخشد و سرنوشت خود را در محل و در چارچوب سیاست عمومی کشور، که‌مجموعه‌ٔ خلق‌های ایران از راه دموکراتیك آن را انتخاب خواهند کرد، به‌دست گیرد. این خواست عادلانه‌ای است و حزب توده‌ٔ ایران از نخستین روز تأسیس، آن را شعار خود قرارداده و در راه تحقق آن مبارزه‌کرده است. اما از طرف دیگر ما همیشه تذکرداده‌ایم که عوامل دیگری نیز از این خواست به‌حق خلق کرد سوء استفاده کرده است."
(پرسش‌وپاسخ ۳، صفحه‌ٔ ۹)

معلوم می‌شود چنین روزی هم بوده است که ما از حرکت عمومی خلق کرد در جهت به دست آوردن حق خود مختاری دفاع کرده باشیم ولی متذکر شده‌ایم که عواملی دیگر (سیا، موساد، ارتجاع، نیروهای وابسته‌به رژیم قبل) نیز می‌خواهند از این درخواست به حق خلق کرد سوءاستفاده کنند . آیا این عوامل چه کسانی هستند:

"ما هرگز سازمان چریك های فدایی‌خلق وحزب دموکرات کردستان را عامل سیا ندانسته‌ایم، اما با صراحت تمام گفته‌ایم‌که‌امپریالیسم، سیا، ساواك و موساد در کردستان توطئه می‌کنند و می‌کوشند تا مانع از آن شوند که خط فاصل میان آن‌ها و نیروهای خلق، که دارای خواست های قانونی است روشن شود ." (پرسش‌وپاسخ ۳ صفحه‌ٔ ۲۶)

آیا روشن است. هرعقل سلیمی‌چنین نتیجه‌گیری می‌کند که خلق‌کرد، پس از پیروزی انقلاب، به حق خواستار خود مختاری است. این کم‌ترین توقع و

(c) ketabton.com: The Digital Library

انتظار خلق کرد از جامعهٔ پس از انقلاب است. خلق کرد به حق نمی‌تواند به مواعید بی‌پشتوانه دل‌خوش باشد. هرگوشهٔ سرزمین کردستان، بانشانه‌ای از پدران، برادران و کسان به خون خوابیده، پیوسته یادآوری می‌کند که وام آزادی ستانده شود و این کار باید هرچه زودتر و در اولین فرصت مناسب صورت گیرد. چه کسی در تاریخ ۵۰ ساله مسئول ایستادگی در مقابل حقوق ملی کردستان بود؟ مجموعهٔ سلسلهٔ پهلوی. انقلاب ضد استبدادی کشور ما چه چیز را قلع و قمع کرد؟ مجموعهٔ سلسلهٔ پهلوی را. چه کسانی بیش‌ترین حقانیت را می‌طلبند؟ کسانی که از طرف سلسلهٔ پهلوی زیر فشار بوده و از جمله خلق کرد. پس آنچه که در کردستان پیش آمده واکنش طبیعی و منطقی ملت تحت ستم کرد بوده است. نمایندگان درخواست به حق کردها به تصریح خود ما، حزب کردستان و شاخهٔ چریک های فدایی در کردستان است:

"... ما معتقدیم که حزب دموکرات کردستان و سایر نیروهای مترقی خلق کرد، (تلویحا یعنی چریک های فدایی خلق) می‌بایست بی‌درنگ در برابر جریانات پاوه موضع گیری درست می‌کردند..."
(پرسش و پاسخ ۶، صفحهٔ ۱۵)

اما آیا تا همین حد هم در اظهارات خویش ثابت قدمیم؟

"خوب، این دید کوته بینانه و نادرست نسبت به مسائل اجتماعی کنونی ما و نسبت به جهانی که هنوز نیروهای امپریالیستی بخش بزرگی از آن را تشکیل می‌دهند. این گروه‌های حادثه‌جو را به سوی گرایش‌هایی می‌کشاند که در هرجا ممکن است، ترق و تروق راه بیندازند: در ترکمن‌صحرا مسئلهٔ ارضی، در انزلی مسئلهٔ ماهی‌گیری، در بوشهر مسئلهٔ اخراج آموزگاران و در هرگوشه‌ای هر مسئله‌ای را به جنگ مسلحانه تبدیل کنند. در کردستان که دیگر زمینه آماده است و به (هر) بهانه‌ای می‌توان تیر خالی کرد و نارنجک پرتاب کرد و دست به این قبیل کارها زد. این آتش‌بازی تفریح و کارهای کاملا بچگانه." (پرسش و پاسخ ۶، صفحهٔ ۱۹)

خوب، این آواری است که یکباره بر سر همهٔ نظریات قبلی خود فرو می‌ریزیم. بر طبق نوشتهٔ فوق، در کشور ما هیچ حادثهٔ مهمی در زمینه‌های یاد شده اتفاق نمی‌افتد. نه آموزگاران اخراج می‌شوند، نه مسئلهٔ ارضی هست و نه حقوق ملی. "همه بهانه" است و "زمینهٔ آماده" برای تق وتوق. البته درصورتی که طرف مشکلات، دیگران باشند. وگرنه اخراج یك آموزگار

(c) ketabton.com: The Digital Library

توده‌ای می‌تواند به نوشتن مقاله‌ای در روزنامهٔ مردم شمارهٔ ۵۷ منتهی شود. یا می‌توانیم برای دفاع بی‌دلیل دیگری از همان آموزگار (فریدون تنکابنی) نامهٔ سرگشاده‌ای به طول و عرض نیم‌صفحهٔ روزنامهٔ مردم چاپ بزنیم.

نقل قول فوق بخشی از مقاله‌ای است که در آن عوامل "مشخص و شناخته شده" درگیر در مسئلهٔ کردستان را چنین بررسی می‌کند:

۱ـ خلق کرد، که واقعا خواستار پایان دادن به محرومیت‌های ملی است که در چندین دهسالهٔ اخیر، به ویژه در کردستان، بسیار شدید بوده است... و حزب ما بلندگوی خواست‌های آن بوده است؛

۲ـ حادثه جویان و آتش افروزان که شاید پاره‌ای از آن‌ها با امپریالیسم نیز در رابطه نباشند، ... ما فریب این آرامش را نخوردیم و همواره تأکید کردیم که هنوز جهت اصلی مبارزهٔ ما، مبارزه علیه امپریالیسم آمریکاست... در کردستان که زمینه‌آماده است و ...

۳ـ ضد انقلاب، عامل دیگری است که بسیار مهم و مؤثر است و پایه‌های نیرومندی در کردستان دارد... این نیروها، پس از انقلاب دست نخورده باقی ماندند... ساواکی‌ها، ضد انقلابیون، افسران گارد سابق، سرهنگ علیا و ... پالیزبان و غیره...

۴ـ نیروهای مختلط راستگرایان افراطی و ضد انقلاب در دستگاه مرکزی دولتی، عامل دیگری است که طرفدار زد و خورد و ایجاد برخورد میان ملت‌هاست... یکی راستگرایان افراطی که درست مانند شاه می‌خوانند هرگونه حرکتی را در جهت به دست آوردن حقوق ملی سرکوب کنند ...

از سوی دیگر، همین ترکیبی از سازمان انقلابی زحمتکشان کردستان (کومله) و آن گروه ارتش آزادی‌خواه ایران... این چهار عامل که برشمردیم، در کردستان با یکدیگر درآویخته‌اند. بغرنجی و پیچیدگی بحران کردستان نیز ناشی از همین درآمیختگی است."

(پرسش و پاسخ ۶، نقل به اختصار از صفحات ۱۸ و ۱۹ و ۲۰)

ببینید ناگهان معجزه اتفاق می‌افتد و همهٔ نظریات قبلی ما دود می‌شود. دیگر اصلا نیروهای مترقی خلق کرد در تقسیم بندی ما وجود ندارند. یکی خلق کرد است که خیلی استادانه توضیح داده شده که

(c) ketabton.com: The Digital Library

یعنی طرفداران حزب تودهٔ ایران. بعد آتش افروزان که همان دموکرات ها و چریك ها هستند و بعد ضد انقلاب که ساواکی ها و افسران گاردی ها و پالیزبان و غیره و بعد نیروهای مختلط راستگرایان که عناصر افراطی درون دستگاه مرکزی دولتی و کومله‌ای ها محسوب می‌شوند. حقوق ملی خلق کرد تبدیل می‌شود به "زمینهٔ آماده" و نیروهای مترقی طالب این حقوق، کسانی که به هر بهانه "تیر خالی می‌کنند، نارنجك پرتاب می‌کنند و آتش بازی و کارهای کاملا بچگانه" انجام می‌دهند. چرا یکباره چنین می‌شود؟ برهیچ کس آشکار نیست بس که مرکزیت حزب تودهٔ ایران، دموکراتیك و توده‌ای است. آیا واقعا باید نوشت:

"می‌توانیم بگوئیم بسته به این که صبحانه چه خورده باشند موضع گیری سیاسیشان تغییر می‌کند، حلیم خورده باشند، یك جور می‌شود، شله زرد خورده باشند، جور دیگر..." (پرسش و پاسخ ۸، صفحهٔ ۳۵)

چنین "چشم بندی‌های سیاسی" که ناگهان کبوتر را به خرگوش و خرگوش را به افعی تبدیل می‌کند ما را به چه سرابی می‌رساند:

"شما می‌بینید، الان هیچ روزنامه‌ای یا هیچ نشریه‌ای نیست که به نحوی از انحاء باحزب تودهٔ ایران مشغول نباشد. البته ۹۸ درصدشان هم به حزب تودهٔ ایران فحش می‌دهند. از فحش‌های رکیك گرفته تا انتقادهای سیاسی خیلی ظاهرالصلاح (لابد نظیر این دفترچه) چرا؟ برای این که به این پدیدهٔ سیاسی وزن و اهمیت می‌دهند." (پرسش و پاسخ ۱، صفحهٔ ۳۲)

آیا هیچ توده‌ای یافت می‌شود که خواستار چنین وزن و اهمیتی باشد؟ به این قیاس برای آمریکا در ایران امروز می‌توان به اندازهٔ کوه اورست وزن و اهمیت قائل شد. رفقا اهمیت در این است که به جای این شگردهای من درآوردی سیاسی به تیراژ روزنامهٔ مردم اهمیت بدهید که خودتان لابد می‌دانید از اوائل انقلاب تا به امروز چه تغییری کرده است. آدم هاج و واج می‌ماند که پس این همه که چپ و راست به ما می‌پیوندند چه ارگانی را مطالعه می‌کنند:

"شما همین روزها خواهید شنید (که نشنیدیم) که یکی دیگر از گروه‌های وابسته به سازمان چریك های فدایی خلق، در یکی از شهرستان‌ها، به حزب تودهٔ ایران خواهند پیوست. خواهید شنید! ما دیگر احتیاجی نداریم که کسی را بفرستیم توی آن‌ها.

(c) ketabton.com: The Digital Library

افراد با صلاحیت خود سازمان، کسانی که عینا مسائل انقلابی را درک می‌کنند، به سوی حزب ما روی می‌آورند." (پرسش‌وپاسخ ۶، صفحهٔ ۲۷)

باری، هنوز مرکب تقسیم‌بندی جدید، در کردستان خشک نشده که در جای دیگر چنین می‌خوانیم:

"به اعتقاد ما، خلخالی در کردستان دچار اشتباه جدی شد و کاش او این اشتباه را نمی‌کرد. ولی اشتباه او در کردستان وحتی اشتباهات و یا خطاهای جدی‌تر احتمالی درآینده نمی‌تواند بر روی خدمات او در دشوارترین مرحلهٔ انقلاب خط بطلان بکشد."

خوب، کدام اشتباه؟ در کردستان نیروهای آتش‌افروز درجهت منافع امپریالیست ها تق و توق می‌کرده‌اند و خلخالی نیز سرجایشان نشانده است. اگر این‌طور نیست پس خلخالی در سرکوب نیروهای مترقی در کردستان دچار اشتباه شده است. بالاخره یکی پیدا شود و این معمای پیچیده را حل کند.

سرگردانی‌های ما دربارهٔ کردستان سرانجام ما را به همان جائی رسانده است که تاکنون درهمهٔ برخوردهایمان به آن رسیده‌ایم: برچسب زدن، عامل بیگانه شناختن و آنچنان که امروز مد است: ضد انقلاب قلمداد کردن:

"... زیرا این واقعیت روشن می‌سازد که مسئلهٔ کردستان مسئله امروز و دیروز و بیست سال و سی سال قبل نیست، بلکه مسئله‌ای است دارای ریشه‌های عمیق تاریخی و از احتیاجات مبرم توده‌های وسیع خلق کرد سرچشمه می‌گیرد. بسیاری از ناظران بر حوادث در این نظر متفق‌القولند که مسئله کردستان به مراتب عمیق‌تر از آن است که بتوان علت آن را تنها با تأثیر تحریکات ضد انقلاب توضیح داد..." (اعلامیهٔ کمیته مرکزی ۶شهریورماه ۱۳۵۸)

و در پایان همان بیانیه پیشنهاد می‌کنیم.

"خلاصه آن که ما به دوطرف پیشنهاد می‌کنیم بیدرنگ و همزمان به عملیات نظامی پایان دهند و آمادگی خود را برای مذاکره و یافتن راه حل سیاسی و مسالمت‌آمیز مسئله کردستان اعلام دارند"...

(c) ketabton.com: The Digital Library

مذاکره برای یافتن راه حل سیاسی و مسالمت آمیزمسئله کردستان برای رسیدن به هدف های مبرم زیرین است:

۱ـ تأمین خواست های به حق و مشروع مردم کردستان در زمینهٔ پایان دادن به محرومیت های ملی

۲ـ تأمین اتحاد همه نیروهای راستین انقلابی برای ریشه‌کن ساختن عوامل امپریالیسم، به‌سرکردگی امپریالیسم آمریکا، صهیونیسم، ارتجاع و رژیم پهلوی در منطقه کردستان ...»

در آن زمان جنگ در کردستان دو سمت مشخص داشت. جمهوری اسلامی ایران در یك سوی نبرد و حزب دموکرات و چریك های فدایی در سمت دیگر. در همان زمان حزب دموکرات به عنوان نیروی عمدهٔ نبرد با دولت جمهوری اسلامی غیر قانونی شناخته شد. ما در بیانیه فوق آن‌ها را یك طرف مذاکره برای تأمین خواست های به حق و مشروع مردم کردستان شناخته‌ایم و نوشته‌ایم که دولت باید "... به جای اعزام نیرو و فانتوم و هلیکوپتر به منطقهٔ کردستان، با طرف مقابل وارد مذاکره شود..." پس هیچ ابهامی که حزب دموکرات و چریك ها را جدا از جبههٔ ضد انقلاب در کردستان می‌دانسته‌ایم وجود ندارد. و در همان موقع حتی بروز نبرد در کردستان را "... تنها تأثیر تحریکات ضد انقلاب" ندانسته‌ایم بلکه تلویحا معلول این آرزوی برآورده نشده دانسته‌ایم که "... خلق کرد از صمیم قلب آرزوی آن را داشته و دارد که اولین حکومت ایران، که برای نخستین‌بار در تاریخ، زنجیرستم ملی را از گردن وی برداشته، حقوق ملی وی را تأمین خواهد کرد." (همان اعلامیه). و بالاخره باتکیه به‌فاکت های فوق خواستار "تأمین اتحاد همه نیروهای راستین انقلابی (یعنی به‌زعم ما هر دو سمت نبرد در کردستان) برای ریشه‌کن ساختن عوامل امپریالیسم..." شده‌ایم. کادر رهبری حزب دموکرات در کردستان از آن تاریخ تا کنون هیچ تغییری جز انشعاب اقلیت طرفدار حزب توده نکرده است. رهبران حزب دموکرات کردستان مورد خطاب ما در آن زمان همان‌هائی هستند که امروز ناگهان چنین معرفی می‌شوند:

"... آیا چریك ها مفهوم توبهٔ گرگ را درك نمی‌کنند؟! البته قاسملو گرگ نیست. او عامل بعث‌عراق و امپریالیسم آمریکاست، که آگاهانه برای تأمین منافع ویژه اربابان سرمایه و جنایت کاران انحصارات بین‌المللی، به حزب توده ایران، اردوگاه‌سوسیالیسم و انقلاب ایران دست آوردهای آن نفرت می‌ورزد و برای احیای

(c) ketabton.com: The Digital Library

منافع اربابان خویش می‌درد ، به خون می‌کشد [illegible]
چریك ها فریب مکر چنین گرگی را خورده‌اند ۰۰۰" (مردم شماره ۳۱۵ ۰ ص ۴)

در انبار خصوصی رهبران حزب ما ، بسیاری برچسب های ازقبل‌آماده شده وجود دارد کافی است از آن‌ها در مورد مشی وکارهایشان توضیح بخواهی دست می‌کنند و فی‌الفور و برحسب تصادف هرکدام که به‌دستشان افتاد به پیشانیت می‌چسبانند ۰

بالاخره هم وقتی هیچ طرفی نصیحت های ما را گوش نمی‌کند وجنگ در کردستان ادامه می‌یابد و در این میان دونفر از هواداران ما را در سنندج خون‌آلود دستگیر می‌کنند ، چنین می‌نویسیم :

"ما خواهان آن هستیم که اعضا و هواداران حزب تودهٔ ایران ، که بی‌دلیل و بی‌گناه دستگیر شده‌اند ، هرچه‌زودتر آزاد شوند ۰"
(مردم ، شمارهٔ ۲۲۲ ، ۹ اردیبهشت ۵۹)

آیا چه کسانی در درگیری‌های سنندج گناه‌کارند که ما درقبال آن‌ها بی‌گناهیم؟ شرم‌آور نیست؟ !! آیا اصولا می‌توانید به این پرسش پاسخی دهید که لکهٔ سیاه دیگری که باز هم دست‌آویز قرار نگیرد ، بر قبای تودهٔ‌ای‌ها ننشاند ۰

رفقای کمیتهٔ مرکزی ، تأکید می‌کنم که کنگره را تشکیل دهید ۰ وظیفهٔ تاریخی شما در جهت تعمیق جنبش مترقی مردم ایران چنین الزامی را در دستور روز قرار داده است ۰ بگذارید با نقل قولی دیگر این بخش را هم پایان دهم :

"۰۰۰ یك جریان درست انقلابی ، در هر لحظه‌ای که ضرورت حکم کند ، بی‌درنگ سیاست خود را تغییرمی‌دهد ۰ زیرا درمی‌یابد که سیاستش اشتباه بوده و باید آن را عوض‌کند ۰ ادامه دادن یك شیوه یا راه حل نادرست ، آسیب فراوانی به جنبش انقلابی وارد می‌سازد ۰ (پرسش‌وپاسخ ۶ ، صفحهٔ ۱۶)

(c) ketabton.com: The Digital Library

س : با درود فراوان به حزب طبقهٔ کارگر ایران ، سئوالی داشتم که اگر پاسخ بدهید ، خیلی متشکر می‌شوم . حزب تودهٔ ایران اتحاد جماهیر شوروی را کشوری سوسیالیستی می‌داند. آیا می‌تواند بگوید چرا این کشور از ولی‌عهد سابق ایران استقبال کرد و اصولا آیا یك کشور سوسیالیستی چنین عمل می‌کند ؟ با تشکر . (یکی ازهواداران حزب)

ج : من نمی‌دانم کسی که این سؤال را کرده واقعاهوادارحزب است یا قصد او کشاندن ما به این بحث بوده است . با وجود این ، برای این که نشان دهیم به هر پرسشی ، با هر انگیزه‌ای ، اگر به روشنگری یاری دهد ، پاسخ می‌دهیم و در برابرآن طفره نمی‌رویم . به طور خاص به این پرسش پاسخ می‌دهیم . البته این سؤال ، هم می‌تواند خیلی صادقانه نوشته شده باشد ، و هم بسیار موذیانه . (پرسش و پاسخ ۵ ، صفحهٔ ۳۰)

و یا :

س : آیا طرفداری بورژوازی لیبرال از چریك های فدایی خلق ، دلیل انطباق خط این دو جریان بر یکدیگر است ؟ در این صورت آیا می‌توان طرفداری رادیو بی . بی . سی . رادر دوران انقلاب از خمینی ، دلیل انطباق خط خمینی بر خط این رادیو دانست ؟ (یك هوادار حزب تودهٔ ایران)

ج : البته فکر می‌کنم امضای زیر این سؤال کاملا درست نباشد ، زیرا سؤال کمی بودار و انحرافی است . اما ـ خوب ، می‌پذیریم که یك هوادار حزب تودهٔ ایران باشد . (پرسش‌وپاسخ ۵ ، صفحه۴۰۲)

(c) ketabton.com: The Digital Library

و یا :

س : چرا حزب تودهٔ ایران در مورد جنایاتی که ارتجاع و ضد انقلاب در ترکمن‌صحرا انجام می‌دهد، سکوت می‌کند ؟ چرا در این مورد یك تحلیل کلی و روشنگر ارائه نمی‌دهد، اما در رابطه با حمله به کتابخانه‌ها که تلفات جانی هم ندارد، در روزنامهٔ مردم مطلب می‌نویسد و به ارزیابی می‌پردازد ؟ در حالی که بهترین فرزندان خلق ترکمن ــ از جمله چهارتن از اعضای سازمان چریك های فدائی خلق ــ قتل عام می‌شوند، آیا به جا است که در روزنامهٔ مردم از مبارزهٔ به اصطلاح ضد فئودالی آقای خلخالی که خود آتش افروز اصلی ماجرای گنبد است، مطلب چاپ شود ؟ چرا حزب ، زمانی هم که ترور چهارتن از اعضای سازمان چریك های فدائی خلق را محکوم می‌کند، یك کلمه از ترکمن بودن آن ها سخن نمی‌گوید ؟ آیا نمی‌خواهد باور کند که این چهارتن از مبارزان ترکمن و مورد تأیید خلق ترکمن بوده‌اند ؟ (از دوستان حزب)

ج : البته فکر می‌کنم که امضای این نامه باید تصحیح شود. قاعدتا باید از دوستان " سازمان چریك های فدائی خلق" باشد که اشتباها نوشته شده است" از دوستان حزب" ! (پرسش و پاسخ ۱۰ ، صفحهٔ ۲۲)

... و چند نمونهٔ دیگر.

خوب، درجمع، بهتر و بیش‌تر از این نمی‌توان کسی را گوش مالی داد . چنین سؤال‌کننده‌ای که غالبا جوان است پس از دریافت چنین پاسخی بلافاصله احساس شرمندگی می‌کند. هرگاه پس از این بخواهد سؤالی بکند باید ببیند " موذیانه"، " انحرافی" و خلاصه " فضولانه " نباشد. او دیگر پس از این خود را دست و پا چلفتی و فاقد پرنسیب و دانش لازم یك هوادار حزب(که لابد خدادادی است) احساس می‌کند.

چنین است نمونه‌های کوچکی از انبوه فاکت های عظیم تاریخی که بر طبق آن مرکزیت ما مفهوم سانترالیسم دموکراتیك را نمی‌داند . چنین برخوردی با سؤالات، به مفهوم روشن این است که هیچ هواداری حتی حق دادن سؤالی که یك میلیمتر با جریان حاکم بر حزب تطبیق نکند را ندارد.

بیش‌تر از ۱۰ جای ۱۰ شمارهٔ پرسش وپاسخ تصریح شده است که دشمنان از همه سو بر علیه ما سم‌پاشی کرده‌اند و می‌کنند . خوب طبیعی

(c) ketabton.com: The Digital Library

است یك هوادار حزب، که مسلما متعلق به نسل پس از ۲۸ مرداد است ذهنش از انبوه سؤالات تزریقی ساواك، شاه و سازمان‌های ضد شوروی و ضد سوسیالیزم ــ که هنوز هم یکه‌تازند ــ لبریز باشد. او برای پیوستن به حزب تردیدهای فراوانی ناشی از همین ابهامات دارد. این تردیدها را باید با کار مستمر و برخورد دوستانه و منطقی و شناخت حقایق اصلاح کرد، نه با شك و تحقیر و برخوردهای "قلدرانه" و رئیس مآبانه.

جالب این‌جا است که یکی از پاسخ‌های ما به این رفقای جوان چیزی است بدتر از سم‌پاشی دشمنان:

"... رعایت قواعد و قوانین مربوط به این مناسبات از سوی کشورهای سوسیالیستی، گاه چنان اشکالی به خود می‌گیرد که اگر این دوست ما بشنود شاخ درخواهد آورد که یك کشور سوسیالیستی، اگر برای پیروزی سوسیالیسم، گسترش آن در جهان و مبارزه علیه امپریالیسم لازم باشد، دست به چه کارها و تلاش‌هایی خواهد زد." (پرسش و پاسخ ۵، صفحهٔ ۳)

خوب مگر دشمنان ما چه می‌گویند؟ می‌گویند کشورهای سوسیالیستی برای منافع خود به هرکاری و از جمله سازش با امپریالیسم تن‌خواهند داد و شما رفیق دبیراول، باچنین بیانی، که از سر لفاظی است به همهٔ این اراجیف صورت رسمی داده‌اید. چنین بیانی می‌تواند دست‌آویز دشمنان کشورهای سوسیالیستی و به ویژه هواداران موذی ساخت و پاخت به اصطلاح دو ابر قدرت قرار گیرد که بوق را بردارند و بدمند که دیدید کیانوری هم گفت: پشت پردهٔ روابط ابرقدرت‌ها چیزهایی می‌گذرد که اگر کسی بشنود شاخ درخواهد آورد!

امروز پس از ۴۰ سال، حزب ما هنوز در بخش عمده به وسیلهٔ بنیان گذاران آن اداره می‌شود. و شاید به همین دلیل است که هیچ سند رسمی که این همه ابهام را که در هر فراز و نشیب بر ابهام قبلی افزوده شده و هنوز افزوده می‌شود، حداقل در نکات برجسته روشن سازد، منتشر نشده است. لنین می‌گوید:

"... به وسیلهٔ تحلیل اشتباهات روزگذشته است که ما یاد می‌گیریم از اشتباهات امروز و فردا احتراز کنیم." (م. آ. جلد ۲۶ صفحهٔ ۳۳).

چه کسی از حزب ما، تحلیل اشتباهات روزگذشته را خواسته، ما هنوز دل خوشیم که شاید روزی مسائل ۲۵ سال گذشته بررسی و تجزیه

(c) ketabton.com: The Digital Library

و تحلیل شود :

"... خوب، دوستان عزیز! روزی که تاریخ حزب به طور کامل روشن شود، نشان خواهد داد که حزب ما در زمان‌های مختلف، به روش‌های گوناگون و با تمام نیروی خود در جهت سرنگونی رژیم شاه کوشیده است." (پرسش و پاسخ ۷، صفحهٔ ۲۰)

این وعده‌ای است که دربارهٔ مبارزات حزب بر علیه شاه در ۲۵ سال گذشته داده می‌شود. ملاحظه کنید ما آن‌قدر پنهانیم که بدیهی‌ترین مسئله، یعنی مبارزهٔ حزب توده با شاه هنوز باید برای خلق روزی روشن شود! مقصر این وضع چه کسی است؟ جز مرکزیت. لنین می‌گوید :

"... همهٔ امور حزب را، همهٔ اعضای حزب، مستقیما یا به وسیلهٔ نمایندگان، با حقوق مساوی و بدون هیچ استثنائی اداره می‌کنند، و در ضمن همهٔ مسئولین، همهٔ سازمان‌های حزبی، همهٔ مجامع رهبری، انتخابی، جواب‌گو و قابل تعویض هستند." (م. آ. جلد ۱۱، صفحهٔ ۳۴۹)

آیا دقت می‌کنید؟! این آن چیزی است که لنین می‌گوید و این نمونهٔ آن چیزی است که در حزب ما گذشته و می‌گذرد :

"... ما شهریاری را در سال ۱۳۳۹ به علت نداشتن صلاحیت سیاسی و عدم اعتماد، از حزب اخراج کردیم. بعد، به علت تغییراتی که در کادر رهبری حزب رخ داد، تمام تشکیلات داخل کشور در دست رفیق رادمنش متمرکز شد. البته او یک رفیق کمونیست وفادار است ولی چون از نظر تشکیلاتی بی‌تجربه بود فریب شهریاری را خورد..." (پرسش و پاسخ ۱، صفحهٔ ۲۴)

ملاحظه می‌کنید این همهٔ به اصطلاح تحلیل ماست برای تودهٔ حزبی از به اصطلاح اشتباهی که پی‌آمدش را چنین ارزیابی می‌کنیم :

"... باید اذعان کنیم که این موفقیت دشمن کاری‌ترین ضربه را در تاریخ حزب به ما وارد ساخت." (سی و هشت سال مبارزه، صفحهٔ ۱۹)

و یا :

"و به این ترتیب، پس از یک دوران ده‌سالهٔ فعالیت حزب، نه تنها از سازمان‌های حزبی چیزی باقی نماند، بلکه ضربهٔ بسیار شدیدی نیز به حیثیت حزب ما وارد آمد. زیرا پس از فاش شدن ماجرای شهریاری و این که در آن سال‌ها، سازمان

(c) ketabton.com: The Digital Library

حزب در ایران در چنگ ساواك بوده است ، اعتماد بسیاری از انقلابیون به حزب ما یا از میان رفت و یا کاهش پیدا کرد ۰۰۰" (پرسش‌وپاسخ ۷ ،صفحهٔ ۲۵)

و یا :

"۰۰۰ درست در آن زمانی که سازمان مخفی حزب، با روی آوردن نسل جدیدی از مبارزان انقلابی ، اولین گام های رشد و گسترش خود را بر می‌داشت ، عنصر خود فروخته و فاسدی مانند عباس شهریاری را به سازمان های حزبی ما جا بزنند و از این راه مهم ترین شاخهٔ سازمان حزبی ما را در ایران به چنگ خود آورند و به این ترتیب ، فعالیت انقلابی حزب را برای یك دوران نسبتا" طولانی از درون فاسد کرده و فلج سازند ۰"

آیا چنین لطماتی به حزب، که پی‌آمدش را به شکل انزوای کامل نیروهای مترقی در ادارهٔ جامعه ، پس از پیروزی جنبش ضد استبداد مردم می‌بینیم ، را می‌توان با چنان توجیهاتی در واقع" سمبل "کرد و از آن گذشت و تازه در پایان افزود : البته او یك رفیق‌کمونیست وفادار است۰ چنین مواردی البته درحزب، بازهم‌قبل و پس‌ازماجرای عباس شهریاری پیش آمده است۰ همین ماجرای مصاحبهٔ رفیق ایرج اسکندری در شمارهٔ ۲۱ ، ۲۵ خرداد ۱۳۵۸ مجلهٔ تهران مصور ، و مطالبی که در آن ذکر شد آیا چه مقدار به اعتبار حزب ماکه‌گام‌های اول دوران فعالیت آزاد را برمی‌داشت لطمه وارد آورد۰ نتیجه چه شد ؟ مصاحبه‌ای با محتوای ۱۸۰ درجه مخالف مصاحبهٔ قبلی از وی در روزنامهٔ مردم(شماره‌های ۳۱و۳۲و ۳۳) چاپ شد و متعاقب آن رفیق اسکندری از صحنهٔ کمیتهٔ مرکزی حزب غایب گردید۰ آیا هرگز نباید تودهٔ حزبی از آنچه در کمیتهٔ‌مرکزی‌می‌گذرد باخبر باشد ؟ ببینید لنین چه گونه بوده است:

از آن‌جا که با عقیدهٔ ج ۰ و ۰ پلخانف، عضو شورای حزب وهیئت تحریریهٔ ارگان مرکزی ، در این مورد که در حال حاضر به نفع وحدت حزبی خواهد بود که امتیازی به بارتف داده شود وهیئت ۶ نفری برگزیده شود ، موافق نیستم همین‌جا از شورای حزبی و از هیئت تحریریهٔ ارگان مرکزی استعفا می‌دهم ۰(۱ نوامبر۱۹۰۳ ، ژنو)

آیا شما نیز در درون حزب چنین با سمت گیری‌ها و سایه روشن‌هایی

(c) ketabton.com: The Digital Library

که ۴۰ سال است در بین خودتان در جریان است برخورد می‌کنید. رفقا، چنین به نظر می‌رسد که لزوما بایستی پاره‌ای "زیروبم" های مرکزیت پنهان باقی بماند طرح اساسنامهٔ حزب در بخش ساختمان حزب (ص ۸) بنای حزب را از جمله براین می‌گذارد:

ب. گزارش‌دهی منظم ازطرف ارگان‌های رهبری دربرابرسازمان های مربوطه.

و همین اساسنامه جای دیگر (ص ۱۲) دارد:

"کنگرهٔ حزب هرسه سال یکبار دعوت می‌شود. کنگرهٔ فوق‌العاده ازطرف کمیتهٔ مرکزی و یا بنا به پیشنهاد حداقل یك سوم اعضای حزب تشکیل می‌گردد."

و جای دیگر (ص ۱۳):

... پلنوم کمیتهٔ مرکزی درسال حداقل ۲بارتشکیل می‌گردد.

۲. تعداد اعضای کمیتهٔ مرکزی و مشاورین آن را کنگره معین می‌کند. شرط ضروری عضویت درکمیتهٔ مرکزی اعم ازعضو یامشاور، داشتن حداقل ۵ سال سابقهٔ حزبی است.

۲۷. هرگاه به عللی جای یك یا چند نفرازافراد کمیتهٔ مرکزی‌خالی بماند کمیتهٔ مرکزی می‌تواند بااکثریت ۲ثلث آرا ازبین مشاورین عدهٔ خود را تکمیل کند. درموارد فوق‌العاده و یا درصورتی که ضرورت ایجاب کند کمیتهٔ مرکزی می‌تواند از بین سایراعضای حزب نیز افرادی را به عضویت کمیتهٔ مرکزی برگمارد.

آخرین کنگرهٔ حزب ۳۲سال پیش (سال ۱۳۲۷) تشکیل‌شد. ازطرح این سؤال که چرا ۳۲سال کنگره تشکیل نشده است می‌گذریم. امامی‌پرسیم که چه مجوزاساسنامه‌ای به رفقای ما اجازه داده است که به محض از راه‌رسیدن گروهی از افسران و زندانیان آزاد شده را به عضویت کمیتهٔ مرکزی انتخاب کنند؟ به سئوال‌های برخاسته از این ماجرا چه جوابی می‌دهید:

تعداد اعضای کمیته مرکزی چند نفر است؟

چه تعداد ازافسران و زندانیان حزبی به کمیته مرکزی‌داخل‌شده‌اند؟

آیا بدون احتساب اعضای جدید بقیه می‌توانسته‌اند $\frac{2}{3}$ تعداد کل مجاز نفرات کمیتهٔ مرکزی باشند که مجموع آراء مثبتشان بتواند به انتخاب اعضاء جدید منجر شود؟

چه نیازی ورود اعضاء جدید را به کمیتهٔ مرکزی موجب شده است؟

آیا کمیته مرکزی در تبعید، به تعداد اعضاء جدید ناقص‌بوده؟ چرا؟

(c) ketabton.com: The Digital Library

و چه‌گونه با وجود نقص‌اعضاء پلنوم تشکیل می‌داده‌اید ؟

اگر ناقص‌نبوده آیا اعضاء جدید به تعداد ثابت اعضاء کمیته مرکزی افزوده شده‌اند ؟

اگر افزوده نشده‌اند جای چه کسانی را پر کرده‌اند و به چه دلیل؟

آیا آن‌هائی که اعضاء جدید جایشان را پر کرده‌اند، استعفاداده‌اند یا کنار گذارده شده‌اند و به چه دلیل؟

اگر نتوانید به این سئوالات پاسخ تشکیلاتی مقنع بدهید باقی می‌ماند همان‌ظن شایع که : خواسته‌اید زیر محبوبیت آن‌هاپنهان‌شوید و نیز این شایعه که کمیته مرکزی فعلی مورد تأیید کادرها و بقیهٔ اعضای کمیتهٔ مرکزی در تبعید که نمی‌توانند به ایران بیایند نیست و آیا همهٔ‌این‌مطالب نمی‌تواند توجیه‌گر مصاحبه رفیق ایرج اسکندری با مجلهٔ‌تهران مصور باشد و یا بالاخره چه چیز دیگر؟ سرانجام آیا ضروری نیست تودهٔ‌حزبی‌را حتی هر قدر صلاح می‌دانید درجریان بگذارید . شاید صلاح را در سکوت می‌بینید . ولی این سکوت نه تنها با بند ب ساختمان حزب مندرج در اساسنامه مغایراست بلکه رفقا به معنای آن است که لنین درنوشتن چنین رسالاتی و بسیاری مقالات دیگر خطاب به حزب و تودهٔ حزبی مطلقا در اشتباه بوده است:

۱ . چه باید کرد ؟

۲ . یك گام به پیش ، دوگام به پس

۳ . دربارهٔ انحلال‌طلبی و گروه انحلال‌طلبان

۴ . نقض وحدت زیر پوشش فریاد های وحدت طلبی و ...

بگذارید اضافه کنیم که حق تودهٔ حزبی است که مثلا ازمجموع‌مکاتبات رفیق شهید پرویز حکمت جو و نظریاتش دربارهٔ ویژگی‌های مبارزه درایران بعد از سال ۱۳۴۲ وعلت‌عدم توجه کمیتهٔ مرکزی به نظریات وی با خبر باشد . به تودهٔ حزبی حقایق را آنچنان که بوده ، بگوئید و به این همه شایعات ویرانگر از هر سوی خاتمه بدهید . ادعای شما دربارهٔ " صلاح حزب " نمی‌تواند مارکسیستی وعلمی باشد . مگر این که بگوئید " صلاح خودتان" در سکوت است.

به جاست که در پایان ، به این افتخار حزب نیز اشاره شود که‌ما هرگز، در هیچ زمانی از انترناسیونالیسم و اردوگاه سوسیالیستی به‌رهبری اتحاد شوروی نبریده‌ایم و به گردونهٔ انحرافات تفرقه‌اند از درکل‌جنبش‌بین‌المللی نیفتاده‌ایم ولی متأسفانه همین نشانهٔ مثبت، **در دست رهبران ، به‌سهری**

(c) ketabton.com: The Digital Library

تبدیل شده است برای پنهان کردن بازهم بیش‌تر خویش و در پاره‌ای از موارد ، فراموش‌کردن وظیفهٔ درون مرزی و تاریخی خود .

... دنباله‌گیری این اشارات با کنگره است.

(c) ketabton.com: The Digital Library

پایان سخن

کنگره لزوما بایستی پاسخی قطعی ، با برخوردی "مارکسیستی" برای ضبط و آشکارسازی در تاریخ، از فعالیت حزب توده در ۲۵ سال حیات سیاسی خود پس از کودتا بیابد. کنگره لزوما بایستی سؤالات زیر را ـ که سؤال بخش عمده‌ای از نیروهای مترقی و معاصر کشور است ـ پاسخ دهد.

۱ـ نفوذ "سانتریسم" در مرکزیت حزب، حیات پی‌گیر و متعصبانهٔ آن و انزوای تقریبا دائمی افکار انقلابی و اکتیو در حزب.

۲ـ فشردگی مولکول‌وار مرکزیت، فعال مایشائی ، تمرکزقدرت، باند بازی و فراکسیون‌گرائی مستمر و نیز کوشش آشکار برای محو ردپای تشکیلاتی مسئولین درجه یك حزب.

۳ـ "اپورتونیسم" حاکم‌برمشی‌حزب، ایمان‌وخوش‌باوری‌به بورژوازی، و خورده بورژوازی و واگذاری هژمونی به‌نیروهای غیرپرولتری در جریان مبارزهٔ بس ریشه‌دار، توده‌ای و عمیق مردم. که منجر به عقب نشینی و شکست های متوالی در جنبش و نتیجتا ناباوری نسبی خلق به احزاب و سازمان‌های پرولتری گردیده است.

۴ـ پس نشینی ، راحت طلبی و سرانجام کوشش برای مجاز شمردن خویش در نزد قدرت های حاکمه که الزاما به دنباله‌روی های تاکتیکی و انحرافات استراتژیکی منجرشده است.

۵ـ وبالاخره تبدیل نام حزب به "حزب کمونیست سراسری‌ایران" برافراشتن پرچم سرخ لنینی و پذیرش بطلان مشی گذشته و افشای رسوایان و خائنین.

Get more e-books from www.ketabton.com
Ketabton.com: The Digital Library